

گردانید و امیر خلیل هندو که که به کرات علامات غدر و نفاق بر صحنهٔ احوالش ظاهر و لایح گشت با اولاد خود به یاساق رسید.

* و در این سال، سلطان ابوسعید قوم جلایر را به قتل آورده و مردم ایشان از دیر باز در آن ولایت یورت و مقام داشتند و تمام آن ملک را ملک خود می‌پنداشتند و ایشان را گله و رمة بسیار و مواشی و حواشی بی‌شمار جمع آمده بود و در آینهٔ خیال ایشان چنان روی نمود که هر جا کم را که ایشان نخواهند در آن مملکت نتواند بود و پیوسته خون ریزی و فتنه‌انگیزی شعار خود ساخته از غارت و تاراج به کار دیگر نمی‌پرداختند و بالطبع خواهان سلطان حسین بودند و نهان و آشکار میل و محبت می‌نمودند و سلطان ابوسعید خواست که به حسن تدبیر گردن کردن کشان <ایشان>^۱ را پابستهٔ زنجیر تقدیر گردانند و اطراف مملکت را از زحمت آن جماعت بازدارد و امرای تواچی را فرمود که ایل والوس جلایر را بشارت رسانند که برای ایشان در آن ولایت علوفه و سیورغال مقرر می‌گردانند و بخشیان سان و حلیهٔ مردم جلایر را گرفته چند روز در گفت و شنید آن بودند و جهت گرفتن ایشان گماشتگان تعیین نمودند و در روزی که مقرر شده بود که قوم جلایر در گل-افشان در آیند درآمدند و مجموع را چنانچه قرار یافته بود گرفتار نموده همه را بر سر میدان گردن زده از سرهای ایشان منارها ساختند و آتش در جان بی‌باکان دیگر انداختند.*

و چون خاطر خنجر خسرو جهانگیر از ضبط و ربط جرجان فراغت یافت، نوبت دیگر ایالت آن دیار را به فرزند ارجمند سلطان محمود عنایت فرموده به طرف مستقر دولت شتافت.

—گردانید و در باغ گلشان بساط نشاط گسترد... ظاهراً این باغ از مستحدفات بابر بوده و وی امیر شاهی شاعر هنرمند را «به جهت تصویر کشیدن گل افشان از سبزواری به اشترآباد» برده بود (تذکرهٔ دولت شاه چاپ تهران ص ۳۶۲) * تا ستارهٔ بید فقط در نسخهٔ پا.

۱- تکمیل از مطلع السعدین

چون سلطان حسین میرزا در حوالی آواق نزول نمود، بعد از چند روز متوجه کنار جیحون شد. در آن اوان خیر رسید که عثمان قنقرات^۱ به خلاف فرمان مصطفی خان داعیه مخالفت دارد. بنا بر آن سلطان حسین میرزا با جمعی از پهادران علم عزیمت به جنگ مخالفان برافراخت. ایشان از خوف جنود ظفر نشان در شهر وزیر متحصن شدند. روز دیگر <برادر>^۲ عثمان قنقرات با فوجی از سوار و پیاده به فضای صحرا خرامید و صف کارزار پیاراست. بعد از قتال و جدال، محمد علی از عقب جوانقار که سر کرده آن دولت خواجه اوزبک بود در آمده او را دستگیر کرده به قلعه آورد. <اما سایر>^۳ مخالفان تاب حمله سلطان حسین میرزا نیاورده به قلعه فرار نمودند. سپاه منصور آن گروه مغرور را تعاقب کرده شهر را مسخر گردانیدند. عثمان قنقرات و تمامی ملازمان مصطفی خان راه گریز پیش گرفتند.

بعد از چند روز عثمان قنقرات به درگاه آمده منظور نظر خسرو فریدون فر گردید. اهالی شهر وزیر به عرض صاحب تاج و سریر رسانیدند که وطن ما بلده خوارزم است. مصطفی خان ما را بدین ولایت آورده امید آن که این بیچارگان را به وطن مألوف معهود ارسال نمائی. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا متوجه خوارزم گردید و در اندک زمانی جرجانیه را معمور گردانیده زمام ایالت آن بلده را در قبضه اختیار سید زین العابدین خیوقی نهاده متوجه آواق شد و مقارن این حال متوطنان خیوق به هواداری سلطان حسین میرزا با قتل درویش^۳ که از قبل سلطان ابوسعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت کردند و پسرش را به قتل آورده سرش را به درگاه فرستادند.

بنا بر آن، موکب همایون بدان جانب شتافته آن بلده را محافظت نمود و بعد

۱- روضة الصفا، حبیب السیر، عثمان ولد محمد صوفی - این شخص از امرای مصطفی خان بود و از طرف وی مأمور خدمت سلطان حسین میرزا.

۲- تکمیل از حبیب السیر: محمد علی برادر عثمان قنقرات که به میرزا ایاق مشهور بود

۳- حب: قتل درویش الهی

از چند روز به خوارزم مراجعت نموده بار دیگر علم عزیمت به جانب استرآباد^۱ برافراخت. چون به حدود مرو رسید، به وضوح انجامید که سیداصیل الدین ارغون و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان ابوسعید آن دیار را محافظت می نمایند. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا به خوارزم مراجعت نمود.

[در این سال، سید عبدالکریم والی مازندران علم عزیمت به جانب آخرت برافراخت. فرزندش سید عبدالله به جای او نشست.]^۲

فضایائی که در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع شده

ولشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به جانب افلاق

در آن اوان که سلطان محمد پادشاه روم متوجه طرابزون گردید، حاکم افلاق قازقلو و بوده** پا از جاده خود بیرون نهاده از آب تونه که فاصله میان ممالک کفر و اسلام است عبور نموده بسیاری از مواضع سلطانیه را نهب و غارت کرد و با سپهداران سرحد یونس بیک و حمزه بیک که از غلامان معتبر سلطان محمد بودند جنگ کرده ایشان را به قتل آورد.

و او کافری بود به غایت جبار و قهار و مکار و ستم کار. در مزید شجاعت و تهور از همگی جبار کفره و قیصره فجره ممتاز و مستثنی بود و به مجرد مملکت افلاق، آن کافر عاق، بر ملک وسیع انکروس و قرا بغدان دست اندازی کردی. یکی از آثار سیاستش آن بود که در برابر منزل خود شش میل فضای مسطح را دیواری کشیده بود و در آن عرصه به جای نهال درخت و اثمار چوبهای سر تراشیده به زمین فرو برده و دشمنان خود را که به زور دستگیر و اسیر می کرد بر سر آن چوبهای سرتیزی نشانند و بعضی را صلب می فرمود و می گذاشت که مرغان هوا ایشان را می خوردند و هر کس که آن مصلوبان را بیرون می برد او را به جای آن مقتولان

می آویخت و نشیمن عشرتگاه خود را ناظر بر آن فضا ساخته بود و می گفت که این تفرجگاه مردان است که انواع اثمار و فوا که از سرسورران بردرختان آن افراخته است.

القصة چون سلطان از غزای طرابزون معاودت نمود، در فکر و اندیشه آن ظالم بی دادگر افتاد و احکام جهان مطاع به بال کبوتران بسته به اطراف ممالک ارسال فرمود و عسا کراروم ایلی و آنادولی را طلب فرمود و از اطراف و اکناف عالم در تحت ظلال عالیہ لشکری مجتمع شد که حد و عد آن در امکان گمان راد نیابد و قوت ادراک هیچ مهندس کمیت آن در نیابد به کیفیتی که ارکان زمین از تحمل اثقال آن در تزلزل آمد. پس قدم نهضت از دارالسلطنه به نیت جهاد بیرون نهاد.

نظم

به نوعی برون راند سالار روم
فرو ریخت از چشم انجم شکوه
چوشیر یله سوی آهو گله

به همراهی واقفان نجوم
که از هیبت و صولت آن گروه
شتابان شده آسمان حوصله^۱

بعد از اندک زمانی در بیرون شهر، لشکر بسیار از هر دیار به اردوی آن ظفر شعار ملحق گشتند چنانچه در حین عبور از نهر تونه دویست هزار سوار و پیاده همراه بودند. چون عسا کر روم، عرصه ممالک افلاق را به خیمای همچون عرصه چمن و گلزار ساختند و بر مثال گل و شکوفه اعلام رنگین از هر طرف بر افراختند، سلطان اوره نوس بیک را با جمعی آغنجیان جهت نهب و غارت ولایت آن کافر بی دولت ارسال نمود. در آن اثنا خیر به سلطان رسید که حاکم افلاق، آن کافر عاق، با لشکری زیاده از اوراق اشجار و قطرات امطار مستعد قتال و جدال است. سلطان نیز جهت رعایت حزم صف سپاه آراسته نموده در میمنه عمر بیک طورخان اوغلی و احمد بیک اوره نوس اوغلی و علی بیک میخال اوغلی و پالی بیک مالقوج اوغلی و سایر امرای

۱- ظاهراً چنین باید باشد. شتابان شد آن آسمان...

نامدار قرار گرفتند و در میسره نصوح بیک و امور بیک و دلو اوغلی و اسکندر بیک میخال با فوجی ابطال و رجال ایستادند و لشکریان علمها برافراختند و نفیر و تقاره نواختند.

بیت

زوالای گلگون سنان بهره مند (۴) شفق از زمین نیزه واری بلند

در این اثنا چنان معلوم شد که حاکم بغداد^۱ یا والی افلاق عداوت داشت. بنا بر آن قازقلو و یوده نیزه هزار سوار از برای احتیاط در مقابل ایشان گذاشته بود. آن کافران نادان از جماعت آغنجیان که سردار ایشان اورنوس بیک بود خیردار شدند و طمع کردند که در تنگنای طریق بر سر ایشان آیند و اسیران را بازستانند. چون سیاهی سپاه سلطان را از دور دیدند، جماعت غارتگران پنداشتند. به یک بار بر سر ایشان تاختند. چون غبار اشتباه از دیده ظاهر بین کفار بر گشته روزگار بر خاست، دانستند که آن سلطان است به یک بار روی ادبار به وادی فرار آورده، سپاه روم از عقب ایشان لجام ریز روان گشتند و در هر گریوه و هر کوه گروه گروه آن کافران بی شکوه را گرفته به قتل آوردند چنان که از آن نه هزار کافر بد اختر هزار نفر به صدحیل جان بدر بردند. ایشان نیز در اثنای گریزه به آغنجیان اورنوس بیک دوچار شدند. اگر چه در بدایت حال ترسان و گریزان گشته بعد از اطلاع از عقب ایشان شتافته اکثر آن بی دینان را به راه عدم فرستادند.

بعد از این حادثه، سلطان عالی تبار بالشکر جزار در کوه و صحرای مملکت افلاق سائر و دائر بود. در آن اوان شبی چون دل کافران مظلوم و تیره و دیده کواکب سعود از تراکم ظلام خیره، حاکم افلاق با جمعی از کافران بایراق به اراده شبیخون فارغ از کن فیکون به حوالی اردوی سلطان رسیده علمها برافراختند

۱- منظور اتین کبیر امیر ناحیه ملداوی Moldavie (بغدان Bogdan) است، وی شهر کیلیا Kilia را در مصب دانوب محاصره کرد و ولاد به دفاع برخاست. اتین در جنگ مجروح شد و از محاصره اجبراً دست برداشت (ژوئن ۱۴۶۲ م)

و نفیر و تقاره نواختند. سلطان دانست که سرخیل اهل کفر و نفاق یعنی والی افلاق می خواهد که خود را پرواته وار در این شب تسار برشمع فروزان این دولت زند و مگس آسا خود را در کاس نحاس^۱ شهدانگین اندازد. پس فرمان همایون شرف نفاذ یافت که لشکریان به ضرب توپ و تفنگ آتش پیکار برافروزند و خرمن دشمنان خیره سر را بسوزند. در آن شب ظلمانی آن کافر گستاخ خود را در میان اردو انداخت. سپاه آنادولی با آن تیره بختان در آن شب تار به لسان تیغ آتش بار و خنجر آبدار مکالمه آغاز نمودند.

شعر

زهر سو گشته خنجرهای خون ریز به خون چون غمزه کافر دلان تیز
خدننگ شیر مردان سینه خسته ز قتل سر کشان در خون نشسته

بیت

به هر سر که شمشیر مایل شده دو بیل از کله خود حاصل شده

و طناب حیام عسا کر نصرت انجام چون دوال در پای آن کافران ضلالت

بر خاک هلاک افتادند. چون آن سیاه رویان مدبر و کافران سیه بخت مضر، از تیر باران در شب تار منهزم و روگردان شدند، از راه اردو بازار که فی الجمله از مضاربات ارباب محاربات خالی بود مجال فراز یافتند. آن لشکر غدار، بعد از تجاوز از اردو بازار به واسطه مکر و دغلی به جنود اروم ایلی دچار شدند. ایشان نیز به ضرب توپ و تفنگ و چوب و سنگ کافران را بر خاک هلاک انداختند تا به حدی که از ده هزار کس که همراه آن تا کس بودند یکی جان بد سلامت نبرد.

نظم

کسی جان سلامت زمیدان نبرد و گریبرد از زخم کین جان نبرد
فتاده دلیران به صد درد و داغ تپه کرده از بد نخوت ده غ

۱- تصحیح قیاسی - نوا در کاس محاس - پای بر کاسه محاسن

و سرخیل آن مشرکان عنید، همزاد شیطان و یزید، سرخود را به هزار مکر و کید از آن ورطه فنا به کنار کشید و از بیم سلطان به کردار تیر از کمان بیرون جست و از ترس تیغ حسرو صفدر مانند کبوتر از صولت عقاب رمیدن گرفت. جنگل و دره را باغ و بستان دانست و شوره و خار مغیلان را گل و ریحان شمرد. گفتی آن لعین از بیم بهادران میدان کین یک روزه بساط خاک را طی خواهد کرد. از هبیت شمشیر سلطان هزیمت از زمین آورد گاه به فلک ماه برد و از هول جان خود را به نزد قرال انکروس که دشمن قدیم او بود انداخت. قرال فی الحال وی را مقید گردانیده سپاه روم تمامی مملکت افلاق را مسخر گردانیدند و سلطان نامدار حکومت آن دیار را به برادر آن کافر مقهور که موسوم به [رادول ویوده] بود، ارزانی داشت زیرا که او سالها در خدمت سلطان می بود. **

سلطان بعد از مراجعت از غزای افلاق، علم عزیمت به جانب مدلی که اشهر جزایر یونان است بر افراخت و آن جزیره ای است در طول و عرض سه روزه راه ما بین اقلیم رابع و خامس افتاده و کشوری به غایت وسیع و گشاده و قلاع استوار در میان آن بسیار و هوایش نه سرد و نه گرم و همیشه بهار:

شعر

تموزش گل کوهساری دهد	زمستان نسیم بهاری دهد
زمینش به آب زر آغشته اند	تو گوئی مگر زعفران کشته اند

القصة سلطان سفاین کوه هیکل ابر رفتار و کشتیهای هلال تصویر فلك مقدار

نظم

مسالك را یکی مرتاض سالک	که خلقی را زهاند از مهالك
بکلی کرده اعراض از خور و خواب	فکنده روز و شب سجاده بر آب

(۱- یا: بدول دیوه - نو: بدول دیوده - مسلماً صورت غلطی است از دادو (در ترکی رادول) ویوده

به جان کوشیده بهر کار مردم به دوش و سر کشیده بسار مردم سلطان دین با چنان سپاه سنگین با امرای آنادولی از راه بورسه و صاروخان ایلی^۱ عبور کرد و در صحرای ایاز میت خیمه^۲ آسمان مانند برافراخت و کشتیها نیز به کنار جزیره مدلی لنگر انداختند و قلعه را از برو بحر در میان گرفتند و اطراف و جوانب حصار مدلی را چون سینه عاشقان تیره روز و صدمه غمزه^۳ خوبان دل دوز به توپ و تفنگ رخنه رخنه ساختند.

بیت

تفک هم چو عاشق ز بخت سیاه

جهان را سیه کرده از دود آه

هر نفس در آن ملحمه محاربات و هر دم در آن معرکه مضاربات از زبان مردان حصاری و از دهان رخنه های هر برج و دیواری نوای رجا و امیدواری «لعل الله یأتی بالفتح او امر من عنده»^۴ به گوش زمین و آسمان می رسید.

القصة سپاه روم به يك بار بر قلعه هجوم نموده به حصار در آمدند و اهل و عیال ایشان را اسیر کردند. بعد از فتح اسیران را سه قسم نمودند:

اول آن جمعی که از دارالملک فرنگ جهت مملکت داری به امداد تکفور مقهور آمده بودند و هر کدام خود را در طور دلاوری و در کیش کفری سروری و سرداری می پنداشتند. در آن قسمت گاه اهل قسط و عدالت و در آن فتح گاه دیوان ایالت ابدان ایشان را به دو قسم برابر کرده از میان به دو نیم زدند، و بر وضع یوم موعود آن گروه مطرود را به اسلوب «ناکسوار رؤسهم عند ربهم رؤس منکوس»^۵ رؤسای

۱- پا : سرخان ایلی ، یکی از ده ایالت نشین ترکمن در شبه جزیره آناتولی که پای تخت آن مغنیسیا Magnesia (به شیوه قدما، مغنی سیاه) بود. جغرافیون قدیم اسم این ناحیه را سردهان ایلی هم نوشته اند (اراضی خلافت شرقیه)

۲- فمسی الله ان یأتی بالفتح او امر من عنده (سورة المائدة ۵)

۳- سورة السجدة ۱۲

ایشان را با اقدام اقدامشان هم‌زمانی کردند.

بیت

هر که گردن می کشد روزی زطوق بند گیش

روز گارش بند بر گردن به زندان می برد

و قسم دیگر که اهل کسب و حرفت بودند جهت مصلحت آبادانی و معموری مملکت به سروجان و خان و مان امان داده رقبات و املاک ایشان را به مقرری جزیه و خراج معین داشته‌مبالغی بر گردن ایشان نهادند و فرزندان ایشان را چون هنوز از فطرت اصلی و قابلیت ازلی دور نیفتاده بودند و در چهره آینه‌سان ایشان نور ایمان نمایان بود جهت استخدام اهل اسلام انتخاب کردند [همه ماه پیکران حوزی و غلمانی را در سلسله استرقاق کشیدند].^۱

و قسمتی دیگر که غریبان آن دیار بودند یا از ارباب ثروت و توانائی سایر اقطار، جهت تحصیل مال فدییه و خون بها در قید و زنجیر نگاه داشتند و بعد از اخذ خط و مالی^۲ از فدایای ایشان همه را از قید و بند آزاد کردند.

چون آن حصار مدلی که دارالملک حاکم تکفور آن جا بود به تصرف رومیان در آمد، سایر بقاع و قلاع آن دیار که در دست اتباع و اشباع بود به طریقه تبعیت و قانون معیت به تسلیم و استسلام مسخر شد و قضات و حکام و محافظان به اقتضای قانون و ایمان هر جای مقرر گشت. قری و مزارع را به معماری عدل و انصاف دارالسلام ساختند و به عوض صوامع و کنایس رهبانان و قسیسان مساجد و جوامع و معابد اهل توحید و ایمان بر اوج آسمان بر افراختند و آوازه بانگی محمدی بلند گردانیدند و جمعی کثیر را به نور ایمان مهتدی ساخته در مجمع اسلامیان در آوردند و مساکن ایشان را نیز تابع اسلام کردند.***

۱- نو فقط

۲- نو، بعد از استیفای بر خط مالی.

گفتار در قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

سلطان ابوسعید بعد از ضبط جرجان علم عزیمت به جانب خراسان برافراخت. چون شهریار عدالت شعار به عنایت پروردگار به کوسویه رسید، رعایای آن دیار از عمال شکایت کردند که زر بسیار گرفته اند. فرمان همایون شرف تقاضیافت که هر چه از رعایا زیاده گرفته اند از خزانه تسلیم نمایند. آن بانی مبانى جهان بانی در **<بیست و یک>** سیوم ربیع الثانی، در عین سعادت و کامرانی در باغ سفید نزول اجلال نمود.

در آن اثنا، منہیان به عرض رسانیدند که خواجه معزالدین** ظلم بسیار کرده و شیخ احمد صراف نیز به بهانه قرض از مردمان و تجار زر بسیار گرفته. چون این خبر به خسرو والا گهر رسید، حکم عالی صدور یافت که ایشان را به وجہی هلاک کنند که موجب عبرت بی باکان دیگر شود. شیخ احمد را در دروازه ملک پوست کردند و خواجه معزالدین را در دیگ آب جوشان انداختند. می جوشید تا هلاک شد و نشان عالم مطاع صدور یافت که بعد از این در هرات و بلوکات زر نام بردار را بی نشان نستانند و نشان را بر سنگ نقش کرده بر در مسجد جامع **<هرات>** در جای مناسب نصب کنند.

در بیست و هفتم جمادی الاول پادشاه جهان پناه با سپاه فراوان روانه توران گردید. در نهم رجب شهریار ربع مسکون از جیحون عبور کرده در آخر ماه خسرو با فروجاء به سمرقند رسید و اردوی اعلی بعد از قطع کوه و صحرا در حوالی قلعه شاهرخیه نزول نمود. میرزا محمد جو کی حصار را به عنایت مضبوط ساخته بود. بنا بر آن، آن شهریار سعادت مند جمعی را در پای قلعه گذاشته خود به جانب سمرقند معاودت نمود.

۱- تکمیل از مطلع السعدین

۲- پاء زر را بی نشان

متوفیات

شیخ آذری اسفراینی در زمان شاهرخ پادشاه ملك الشعرا بود. در آخر عمر متوجه بلاد هند گردید. سلطان احمد < گلبرگه >^۱ پادشاه هند پنجاه هزار دینار به وی عنایت فرمود. قبول نمود. سلطان محمد بن بایسنقر در وقت عزیمت عراق به دیدن شیخ آمده بود. يك بدره زر به شیخ داد. وی قبول نکرد. مولانا مجاهد هندی از آن زر مشتی برداشت و گفت ای شیخ این مال را تو [به زور] بر خود حرام کرده‌ای و خدای تعالی بر من حلال کرده است.

در این سال شیخ آذری علم عزیمت به جانب آخرت برافراخت. از جمله نتایج قلم خجسته در قمش کتاب عجایب الدنيا است و جواهر الاشعار و حسنیات و دیوان اشعار. در تاریخ و فاش گفته‌اند:

دریغا آذری شیخ زمانه
چو او ثانی خسرو بود در شعر
و هم در این سال مولانا طوطی ترشیزی قفس قالب شکسته به ریاض قدس
پرواز کرد. امیر علی شیر در آن واقعه گوید:

شعر

فصیح زمان طوطی آن شاعری
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود
که بودش ز بکر معانی عروس
که تاریخ شد فوت او را خروس**

۱ - تکمیل از تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی

* گفتار در قضایائی که در سنه صبح و ستین و ثمانماه واقع شده

لشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به مملکت بوسنه

و سفر فتار شدن قرال در آن دیار

باعث این عزیمت آن که قرال بوسنه در متابعت و خدمتکاری خود را از زمره مخلصان می‌داشت. اما در این ایام به واسطه تفاق جبلّی و کفر ازلی سر از ربقه اطاعت و پا از جاده متابعت بیرون نهاده و قومی را از اهل شرک و فساد و بغی و عناد فراهم آورده خیالات فاسد به دماغ‌زراه داده بنا بر آن، خسرو جهان علم عزیمت به طرف آن دیار بر افراخت و ولایت بوسنه مملکت وسیع است مشتمل بر کوه‌های رفیع و قلعه‌های منیع و درجیال آن‌جا از اقسام معادن نقره و طلا و لاجورد و گل ازمنی و غیرها بسیار است. از يك طرف به ممالک فرنگک متصل و از جانب دیگر به ولایت انکروس پیوسته است.

القصة سلطان در مدت دو ماه در سرحد بوسنه رسید و قلعه توقچه را در میان گرفت. در اندک مدتی آن قلعه را جبراً و قهراً مسخر گردانید. به واسطه قوت دولت روز افزون بسیاری از قلاع و حصون مسخر گردید.

در آن اثنا، خبر رسید که قرال به قلعه یائیتچی متحصن شده بنا بر آن، سلطان وزیر اعظم محمود پاشا را بالشکریان روم برسیل ایلغار بر سر آن حصار فرستاد. چون لشکر منصور آن قلعه را محصور نمودند، چنان محقق شد که قرال از آنجا به قلعه کایچه رفته است. پاشا نیز از آنجا روانه گردید. در آن اثنا عمر بیک و لشد طورخان بیک، چند نفر از لشکریان کفار را گرفته به نزد پاشا آورده از ایشان خبر قرال را تحقیق نمودند.

القصة عسا کر روم قلعه مذکور را احاطه نموده بعد از چند روز هراس بی قیاس

* تا ستاره بعد یعنی تمام شرح هجوم ترکان عثمانی بر بوسنه از نسخه یا ساقط است.

به قرال راه یافته از مدارج نخوت و تصورات باطله نازل گشته مفاتیح ابواب تمامی قلاع آن مملکت خصوصاً قلعه مذکور را به دست اقتدار عسا کر ظفرمدار سپرد و با امرا و سرداران آن دیار به شرف بساط بوسی مشرف شدند و سر بر خط بندگی و قدم در دایره فرمان برداری نهادند و به شرایط خراج گزاری و مراسم خدمتکاری قیام نمودند و برادرش نیز بعد از گفت و گوی بسیار به درگاه عالم پناه شتافت. وزیر مذکور با سپاه و غنایم بسیار متوجه اردوی همایون گشت. سلطان، محمود پاشا را به تسخیر بلاد خرسک ارسال نمود. قرال آن دیسار بی جنگ و پیکار جمیع مملکت خرسک را تسلیم نمود. سلطان بعد از فتح آن سرزمین به جانب ادرنه مراجعت نمود.**

گفتار در قضایائی که در بلاد ماوراءالنهر واقع شده

در این سال، سلطان ابوسعید متوجه قلعه شاهرخیه شد. چریک منصور آغاز محاربه و مقاتله نمود. در آن اثنا، برج قلعه افتاده لشکریان هجوم بردند و مخالفان کوششهای مردانه کرده نگذاشتند که لشکر سلطان به درون حصار روند و در حال برج را بالا برده ساختند. اما از قلت قوت بی طاقت گشته. سلطان ابوسعید معلوم کرد که از اردو به قلعه غلهمی برند. اما چگونگی آن معلوم نبود. [و امیر شجاع الدین شیر حاجی نوکری را که میرزا محمد جوکی او را می شناخت گریزانید]^۱. آن شخص به قلعه رفته شاهزاده سبب آمدن وی پرسید. وی جواب داد که امیر شیر حاجی قلیل وجهی به من تحویل کرده بود باقی آوردم. بنا بر آن گریخته به خدمت شما آمدم. شاهزاده وی را رعایت فرموده بعد از چند روز خبر را معلوم کرده به خدمت سلطان آمد و معروض داشت که شخصی از اردو بازار غله به شهر می برد. سلطان فرمود تا آن شخص را گرفته در برابر قلعه از حلقش آویختند و بنا بر قلت غله، میرزا محمد جوکی

۱- تصحیح از مطلع السعدین پاشا و امیر شیر حاجی که نوکر میرزا محمد جوکی را می شناخت گریزانید.

حصار را تسلیم نموده به خدمت سلطان آمد و به فرمان آن حضرت در قلعه اختیارالدین
محبوس گردید.***

و هم در این سال، سلطان ابوسعید تمغای سمرقند و بخارا را بخشید.

گفتار در لشکر کشیدن جهان‌شاه پادشاه به جانب شیراز و مصالحه نمودن با پیر بوداق

در این سال، میرزا پیر بوداق اظهار مخالفت کرده از حدود نیریز تا به سرحد
شولستان^۱ هر جا لایق دانست قلعه‌ها ساخته دروازه‌ها گذاشته بنا بر آن پادشاه دوست-
نواز دشمن گداز علم عزیمت به جانب شیراز بر افراخت.

چون حوالی یزد خاص محل نزول عسا کر ظفر اختصاص گردید، کوتوالان
قلعه معروف داشتند که پادشاه عبور فرموده قلعه را به هر که امر نمایند تسلیم نمائیم.
بنا بر آن، خسرو تر کمان کوچ کرده تا به دهنه^۲ رفتند. چون معلوم نمودند که راه
مسدود است، از راه ابرقوه و بوانات متوجه شیراز شد و از قلعه طارم که خزائن
عراق در آن جا جمع می‌شد چهار هزار تومان آورده به امر اقرض داد.*** در حوالی
قصر زر^۳ قراولان جهان‌شاه پادشاه چند نفر از مردمان میرزا پیر بوداق را گرفته
به درگاه جهان‌پناه آوردند.

چون این خبر به میرزا پیر بوداق رسید، محمد علیشکر و ترخان ولد رستم
ترخان و شادی بیک را با قریب یک هزار و پانصد نفر به جنگ ارسال نمود. جهان‌شاه
پادشاه محمدی میرزا و ابوالفتح بیک جا گیر لو و امیر شاه‌علی و قاسم پروا نچی را با
پنج هزار سوار به استقبال فرستاد و یهادران بهرام انتقام در پنج فرسخی اردو به

۱- بلك: که قریب پنجاه فرسخ است سدی کشیده - نسخ، از حدود تبریز

۲- بلك، تا به دهنه نی - نو: دهنه

۳- قصر زرد یا قصر زر و به اصطلاح دیگر کوشک زر یا کوشک زرد قریه‌ای است در بیست و چهار
فرسخی شمال شیراز از بلوک سرحد چهاردانگه

يك ديگر رسيدند. جنگی عظیم به وقوع انجاميد. ترخان از بیم جان گریخت و محمد علیشکر و شادی بيك باقرب سید نغد دستگیر گشتند. محمد علیشکر و شادی بيك را به واسطه خاطر امیر علیشکر امان دادند و سوگند داده به جانب میرزا پیر بوداق فرستادند و باقی مردم را در پای مشعل گردن زدند.

در آن اثنا، ابراهیم ولد شادی بيك^۱ از میرزا پیر بوداق رو گردان شده به خدمت جهان شاه پادشاه آمد. چون این خبر به میرزا پیر بوداق رسید، سپاه فکر و اندیشه بر عرصه ضمیرش استیلا یافت. رسول فرستاده پیغام نمود که نظر ما در اصلاح این کار صلاح طرفین و فراغ جانبین است تا به واسطه عبور عساکر جرار خون خوار معموره عراق و فارس خراب نگردد و خون بی گناهان ریخته نشود. بنا بر آن، خاتون جان بیگم والده میرزا پیر بوداق که حرم محترم جهان شاه بود به شیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرده به جانب بغداد روانه کرد. **

جهان شاه پادشاه به طالع سعد و اختر همایون، زمانه کار گشای و ستاره راه نمود، به شهر خرامید و عرصه شیراز را که منشأ دولت و مبدع سعادت است به میامن قدوم مبارک آراسته کرد و به فر دولت قاهره و اقبال روز افزون پادشاهی حق به مرکز خود قرار گرفت و لشکریان آسودند و رعایا درمهد امن و امان غنودند، و حکومت آن دیار را به فرزند سعادت مند خود میرزا ابویوسف ارزانی داشت و ایالت کازرون و سردسیرات را به محمدی میرزا عنایت فرمود و کرمان و بوانات را به ابوالقاسم میرزا شفقت فرمود و سایر دیار را به امرای نامدار مثل شاه علی بيك و شهسوار و لله صفر شاه داد و ولایت اصفهان را به محمدی میرزا مخصوص ساخت. **

و در این اثنا رایات فتح آیات به اصفهان عود نموده در بلده قم قشلاق نمود. قاصدان دریای قلعه شاهرخیه به سلطان ابوسعید رسیده اظهار محبت و وداد پادشاه

۱- بيك = ابراهیم بيك که پروانچی پیر بوداق بود و از مصاحبان و معاشران او ... فرار او سبب تزلزل و اختلال پیر بوداق و جهان شاهی را موجب حصول امیدواری فتح شیراز و نجات از تنگنای و غلای اقوات شد و از جهت فرارسخن صلح در میان افتاد.

باعدل و داد نمودند.

گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه واقع شده

در این سال، خلیل تواجی از جانب حسن پادشاه به محاصره هیت^۱ مشغول بود و قریب به دو بیست کس از کرد گرفت و به قتل آورد و در روی بهار [شهر را و در خریف قلعه]^۲ را فتح کرد. ملک زین العابدین و ملک ایوب را که کشندگان خلف بودند** به یاساق رسانید. چون زمستان شد، حسن پادشاه به قشلاق رفت و جهان-شاه پادشاه نیز به قم قشلامیسی کرد.

در اول بهار، جهان شاه پادشاه از دو خار لو قلعه بای برد را طلب کرد. ایشان از خوف حسن پادشاه امتناع نمودند و به حسن پادشاه معروض داشتند که قلعه را به بندگان درگاه خواهیم سپرد. چون جهان شاه پادشاه دانست که اهل قلعه با او در مقام عناد و استبداد اند و با حسن پادشاه در صدد اطاعت و انقیاد، نشانی فرستاد که ما قلعه بای برد را به آن جناب اخوت مآب ارزانی داشتیم. پس قلعه را تسلیم بندگان درگاه کردند.

و هم در این فصل، حسنعلی میرزا از دیار عرب روی به دولت پایدار آورد و به کتف رعایت حسن پادشاه ملتجی گشت و چند روزی به ملاحظه عواطف گذرانید و به مصاحبت و معاشرت دفع ملال غربت و ازاله مکروهات ایام می نمود. پس به هوای خدمت پدر به جانب عراق میل کرد و چون به مقام علی کرد رسید نتوانست که بیشتر شتابد. به جهت غلبه خوف که داشت باز به درگاه حسن پادشاه معاودت نمود و به سبب هجوم افکار پریشان خاطر گشته باز نوبت دیگر آهنگ ملازمت پدر کرد. چون به همان مقام رسید، اخبار ایلغار از جانب پدرش در افواه و السنه متواتر

۱- نسخ، یشم - بک. میثم (رک ص ۳۶۷ حاشیه)

۲- بک نسخ: [قلعه و شهر را]

گشته باز عود نمود و بر سبیل سابق ملحوظ رعایت و احترام می بود تا زمانی که بر حسن پادشاه افعال قبیحه^۱ او از ترك صلوة و دست کشیدن^۲ بر عورات و ترك غسل جنایت و امثال آن ثابت و واضح گشت او را از پیش خود راند و او به بغداد رفت. [پیر بوداق]^۳ او را تعظیم کرده ابواب رعایت و احترام به روی او مفتوح گردانیده به وظایف خدمت قیام نمود.

و در این زمستان جهان شاه پادشاه در ساوه قشلاق گرفت.

و در فصل بهار ابراهیم بیك قرامانی^۴ که از جمله مجبان و هواخواهان حسن پادشاه بود وفات یافت. پس خبر رسید که ملك اصلان ذوالقدر^۵ ولایت قرامان را غارت کرد و اهل آن ولایت به ذیل اعانت حسن پادشاه متشبث و معتصم گشتند. آن حضرت به التماس آن مظلومان رأیت جهان حمایت را به دفع ظلم ملك اصلان به جانب قرامان متوجه ساخت و آن ولایت را در کنف حمایت کشیده از چنگال سباع ملك اصلان رهانید و احشام ذوالقدر و ملك اصلان را مقهور و منکوب گردانید و حکومت آن ولایت را به اسحق بیك داد و به قشلاق متوجه شد.

و جهان شاه پادشاه در این بهار و تابستان که از قشلاق ساوه بیرون آمد، به عزم بغداد و قلع و قمع پیر بوداق سیری به تدریج در بیلاق عراقی می کرد تا در وقت قشلامیسی در حوالی بغداد نزول کرد و غله از ری بر شرعرب بار کرده به ولایت همدان فرمود آوردند و از آنجا برات داران به الاغ خود نقل نموده به معسکر خود می بردند. اعراب به سبب آن تحمیل بار تحمل ظلم او را از گردن صبر انداخته کوچ کردند و با اعیان ری مثل درویش جلال الدین و درویش شمس الدین که معظم ارباب عمارت و زراعت ری بودند به خراسان رفتند و سلطان ابوسعید میرزا ایشان را رعایت کرده جای داد و نوازش فرمود.***

۱- پاء سنت کشیدن بر عورت ۲- پاء بغدادیان

۳- یعنی امیر ابراهیم پسر امیر شمس الدین محمد فرمانروای ترکمان ناحیه قرامان در شبیه جزیره آناتولی و دشمن سرسخت آل عثمان ۴- بك: ذوالقادر.

ذکر آمدن سلطان حسین میرزا نوبت دیگر به مملکت خراسان و محاربه نمودن با امرای سلطان ابوسعید گورکان

چون خسرو آفاق^۱ لازال مؤیدا بتأیید الملک الخلاق به واسطه توجه سلطان ابوسعید از خطه مازندران عنان عزیمت به جانب اواق معطوف ساخت و چند گاه در حوالی خوارزم و شهر وزیر با زمانه دم ساز شده می گذرانید.

در سال مذکور نوبت دیگر علم ظفر پیکر را بر افراخت و به جانب خراسان نهضت نمود. از خیوق به طران^۲ رفته از آن جا به ایورد شتافت و از باورد باز گشته از خبوشان گذشته هوای نیشابور از غبار موکب منصور عبیر بیز شد و رایات عالیات سلطان با داد و دهش از بلده نیشابور به راه طرق درویش به طرف ترشیز در جنبش آمد و سلطان ابوسعید در بیلاق بادغیس این خبر را شنیده بی طاقت گردیده و از آن جا کوچ نموده در برابر ولایت فوشنج^۳ نزول نمود. آن گاه جمعی از امرای کبار مثل امیر شیر حاجی^۴ و احمد یار را با چند هزار سپاه جرار به دفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و در نواحی ترشیز تلاقی فریقین دست داد. سلطان حسین میرزا با هشتاد سوار جرار در برابر مخالفان که عدد ایشان به هزار و پانصد^۵ می رسید صف قتال بیاراست و از جانبین مردان مرد در میدان جنگ و نبرد تاخته صفیر تیرو صدای شمشیر برخاست. در آن روز سلطان حسین میرزا مانند شیرزیان

مطالب حفظ کرده است.

۲- خراسان؛ - چنین کلمه‌ای نه در روضة الصفاست نه در حبیب السیر نه در مطلع^۱

۳- نسخ، ولایت شیخ

۴- پا، حب، امیر شیخ حاجی - تصحیح از مطلع السعدین. امیر شیخ حاجی قبلاً در مترابدد در جنگ با سلطان حسین میرزا کشته شده بود.

۵- در تذکره دولت شاه تعداد سپاه سلطان حسین نود و سیه ابوسعید ده هزار نوشته شده و در حبیب السیر تنده سپاه مخالف «سه چهار هزار سوار» و سپاه سلطان حسین هشتاد نفر.

برصف اعدا تاخته داستان شجاعت رستم داستان را منسوخ گردانید.

نظم

کمائش به سهم سعادت قرین خدنگش به تیر اجل همنشین
 ز تیر و کمائش اجل یافت ترک ز قوس قزح ریخت باران مرگ
 نی نیزه اش از اجل برد دست اجل را ز کین چوب بردست بست
 و نه تن از دشمنان لشکر شکن را به نفس نفیس از تیغ گذرانید . امرای
 سلطان ابوسعید تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار اختیار کردند و بقیة السیف از
 لشکریان به اردوی اعلی آمدند. سلطان حسین میرزا بعد از این فتح نامدار به مشهد
 مقدس رفته از آن جا به مرو رفت و از بلده مرو عنان عزیمت به صوب ولایت خوارزم
 و یورت آواف تافت و بعضی از مخالفان که از عقب سلطان سعادت انتما طی مسافت
 می نمودند چون به گرمو کب همایونش نرسیدند خائف و حیران مراجعت نمودند.

وقایع متنوعه

در این سال، یونس خان که از اولاد جغتای خان بن چنگیز خان بود باردیگر
 شکست یافته نزد سلطان ابوسعید آمده رعایت یافت و چند تومان لشکر به کمک او
 مقرر گردیده ، دختر او قتلق ^۲نگار خانم را جهت پسر خود عمر شیخ میرزا
 خواستگاری نمود. پابر پادشاه از آن زن متولد گردید.

و هم در این سال ، سلطان ابوسعید پرسش جرائم وزراء نموده خواجه
 قطب الدین طاوس و خواجه اسماعیل و خواجه نعمة الله ^۳** معزول شدند و خواجه
 شمس الدین محمد معروض گردانید که من از مردم رشوه بسیار گرفته ام اما از مال

۱- حب ، بی واسطه گیری از آن خسرو با استحقاق استماع نمود که در روز محاربه ترشیز
 پانزده کس از دشمنان به ضرب شمشیر مجروح و بی روح گشتند (ح ۴ ص ۱۳۰)

۲- حب - تو ، قوتلو خانم - پا ، قتلو - غرض از این زن مادر ظهیر الدین محمد پابر مؤسس سلسله
 گورکانیان هند است.

دیوان چیزی متصرف نشده‌ام. آن حضرت فرمود که هر چه خورده‌ای به تو بخشیدم اما ترا از وزارت عزل کردم^۱. خواجه زانو زده انگشتی بیرون آورده در گوشه نمد سلطان نهاد^۲.

و هم در این سال طاعون در بلده سمرقند واقع شده جمع کثیری هلاک گشتند.

متوفیات

ابراهیم بیک بن محمد بیک قرامان اوغلی در این سال علم عزیمت به جانب آخرت بر افراخت. ایام سلطنتش چهل و دو سال. مملکتش بلاد یونان که الحال به قرامان اشتهار یافته و آن هفت شهر است سوای قصبات: قونیه، قیصریه، هرقلیه، آق‌سرای، لارنده، آق‌شهر، نیکده.

بعد از فوت او فرزندان اش اسحاق بیک و پیر احمد بیک و قاسم بیک بایکدیگر نزاع کردند. اسحاق بیک که مهتر اولاد بود به دیار بکر رفته از حسن پادشاه استمداد خواست. پیر احمد بیک به سلطان روم ملتجی شد.

اسحاق بیک به اتفاق لشکر آق‌قویونلو به مملکت قرامان آمد و جنود تر کمان و غارت گران بی‌ایمان به دست انداز و غارت در تمامی شهر و ولایت انواع خرابی و خسارت رسانیدند.

اما سلطان محمد پادشاه روم - بنا بر آن که پیر احمد بیک عمه‌زاده اش بود - حمزه بیک والی انطالیه را با جنود آنادولی به معاونت پیر احمد بیک قرامان اوغلی ارسال نمود. ایشان با عظمت هر چه تمامتر به بلاد قرامان رسیدند. اسحاق بیک طاقت مقاومت نیاورده اهل و عیال را در قلعه سلفکه گذاشته به طرف دیار بکر فرار نمود. پیر احمد بیک، بعد از ضبط مملکت بعضی دیار قرامان را تسلیم و کلای سلطان نمود

۱- مط، ص ۱۲۷۹: فی‌الواقع در کتب تواریخ مسطور نشده باشد که صاحب دیوان را چنین به عنایت معاف دارند!

۲- مط، سریر سلطان - یا، پیش سلطان.

و هر کدام از امرا و سپاهیان را که همراه حمزه بیک بودند به انعامات عذرخواهی فرمود. چون سپاه روم از آن مرز و بوم بیرون رفتند، بنا بر افساد قاسم بیک که برادر کوچک بود، میان اخوان جدال و قتال دست داد و دارالامان قرامان به واسطه نزاع آن سه برادر نامهربان ویران گردید. **

فتار در قضایائی که در سنه تسع و ستین و ثمانمائه واقع شده

در این سال، تمامی سلاطین کفار از حدود مملکت چه^۱ و انکروس و فرنگستان و المان^۲ و روس متوجه روم شدند. پادشاه انکروس و لهوچه^۳ متوجه بوسنه گردید و حکام فرنگ از روی دریا به کشتیها و مراکب به عدد نجوم با سپاه از تلاطم دریا افزون و توپ و تفنگ از حد و حصر بیرون، از سواحل دریای موره بیرون آمدند و بعد از تعمیر قلعه کرمیه^۴ قلعه ارغوس^۵ را که معظم قلاع آن دیار بود احاطه نمودند و راه آمدش سپاه روم را از روی بحر مسدود نمودند در آن اوان، سان بیک ولد علوان بیک قلعه را مضبوط ساخته به ضرب توپ و تفنگ لشکر فرنگ را مجروح و بی روح گردانیدند. پس فرنگیان قلعه را به ضرب توپ و تفنگ با زمین هموار ساختند.

چون شاه سیارگان از ایوان سیمایی به افق غربی خرامید و جمال دل افروز

۱- نسخ، حیلہ. به مناسب اقوام چک (چه) ناحیه بوهم را چستان می گفتند.

۲- نسخ، علمان

۳- از پادشاه انکروس (هنگری) وله (لهستان) و چه (بوهم Bohème) غرض همان ماتیاس کورون است و از حکام فرنگ عمال دولت و نیز **

۴- نسخ : کرمیه - مسلماً مقصود همان دیوارو سد هکزا میلیون است ، این سد در تنگه ای ساخته شده که یونان را از یله یونز جدا می کرد. این کلمه را در تواریخ نیافتیم و به احتمال تصحیح شد.

۵- تصحیح به احتمال. نسخ، کرفوس - بدین نام شهری در موره نیست. ولی جزیره و بندری هست به نام کورفو Corfou در دریای ایونی . شهری که در این وقایع نامش برده شده آرگوس (ارغوس) ARGOS بوده است و ظاهر همین کلمه است که به نقل خواننده یا نوشته شده و به صورت کرفوس در آمده.

روز در نقاب تیرگی متواری شد،

شعر

شبى همچو زنگى سیه‌تر ز زاغ مه نو چو بردست زنگى چراغ
نه آواز مرغ و نه آوای دد زمانه زبان بسته از نیک و بد
چنان تیره‌شب بود کز لب‌خروش زبس تیرگی ره نبردی به گوش

سنان بیک با شصت نفر از بهادران، از راه پنهان بر سر کافران شیخون آورد و در آن چند روزه آوازه و وصول رایات سلطانی با سپاه زیاده از قطرات نیسانی به ایشان رسیده بود و دلها ترسان و خاطرها هراسان شده بود. بنا بر آن، آن گروه بی‌ایمان از بیم جان خود را از کمرها انداختند و راه فرار پیش گرفتند. سپاه روم ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را به قتل آوردند و تمامی نفایس و اموال و اثقال و اسباب جدال و قتال ایشان را به قبضه تصرف و اقتدار در آوردند.***

چون محمود پاشا به نزدیک حصار کزمیه رسیده بود این خبر را شنید، حصار کزمیه را فتح نموده متوجه درگاه سلطان گردید. سلطان وی را در مملکت موره باز گذاشت و به نفس نفیس خود متوجه قرال بی‌اقبال انکروس گردید. زیرا که او قلعه یائیتیچی را مسخر کرده بود و چون فضای مملکت صوفیه محل نزول سپاه بحر جوش رعد خروش گردید، چند روز آن جا مکث فرمود.***

در آن اثنا خبر آمد که کفار فرنگ قلعه مودلی را احاطه نموده‌اند. بنا بر آن فرمان همایون شرف نفاذ یافت که محمود پاشا وزیر اعظم با خیل و حشم به امداد اهل مودلی مبادرت نماید و از آن معبر کلی بولی مرا کب بادپیما و کشتیهای آسمان فرست بر روی دریا ترتیب نماید. بنا بر آن محمود پاشا روانه گردید. چون خبر **«وصول»** رایات سپاه اسلام به فرنگان شقاوت انجام رسید، بر هیئت کواکب منحوس، کفره فجره بی‌ناموس، در دریای فلک رنگ آهنگ رجعت به مسکن کفر و ضغین کرده محمود پاشا بعد از انتظام مصالح ملکی به ملازمت مبادرت نمود.***

* و چون قرالضال انکروس توجه سلطان با ناموس را استماع نمود راه فرار پیش گرفته سلطان ظفرقرین انکروس را فتح نموده شیشه بسیار عجیبی که عقل آدمیان در آن حیران بود، از احمال و اثقال ایشان به تحفگی پیش سلطان ابوسعید گوزکان فرستاد. سلطان ابوسعید چون شیشه را تماشا نمود [و نظاره آن بی شماری بر آن شیء عجیب فرمود از غایت التفات و اهتمام به حرم سرا در آورده آن اعجوبه را به حقیقت صورت مصنوعات عالم و سرمایه سواد محترفه بنی آدم که در هنگامه حقه باز فلک و کارخانه شیشه ساز سپهر واله و حیران مانده اند به سر رشته تقدیر پابست زنجیر تدبیر گشته مطابق واقع نمود شایسته هزار تحسین و استحسان بود.]**

در آن اثنا، شاه زاده جوان بخت جلال الدین میرزا <سلطان محمود>^۲ که به موجب فرمان همایون از مازندران عزیمت خراسان نموده بود تا با سایر شاهزادگان <که هر یک>^۱ در درج سلطنت و درّی برج مملکتی بودند سنت ختنه به آداب شرع نبوی و آیین مصطفوی به جای آوردند. شاهزاده در آخر ماه ذی القعدة به دارالسلطنه رسیده سنت به عمل آمد.

و در این روز، به حسن اتفاق، سر آمد اکابر آفاق، برهان الشریعه و الدین شیخ الاسلام خواجه مولانا مد ظله العالی^۳، از دارالملک سمرقند تشریف آورد و به غایت ملایم مزاج حضرت سلطنت شعاری آمد و آن حضرت دست دریا نوال به بذل اموال بر گشاد و مراد عالمیان را نقداً در آستین مرادشان نهاد.*

* تا ستاره بعد در نسخه نو نیست و به جای آن چنین آمده:

چون توجه سلطان را قرالضال انکروس استماع نمود به فتح یائیتجه قناعت نموده بدطرف بلاد بوسنه معاودت کرد. سلطان نیز به جانب دارالملک خود عود نمود.

۱- جمالات مفشوش و نارسا به نظر می آید ولی به علت منحصصر بودن نسخه تصحیح مقهور نشد.

۲- تکمیل از مطلع السعدین - یعنی خواجه مولانای سمرقندی پسر خواجه عصام الدین (متوفی

در یازده شوال ۸۷۶ هـ)

وقایع متنوعه

در این سال، طایفه‌ای از کفره قلماق به ممالک محروسه آمدند و غارت و تاراج کردند و آنچه امکان خرابی بود به‌ظهور رسانیدند و اسیر بسیار گرفته معاودت کردند. فوجی از دلاوران سپاه سلطان ابوسعید سر راه برایشان گرفته بعد از کوشش فراوان اکثر آن بی‌دینان را به راه عدم فرستاده سرهای ایشان را بر عرابه‌ها بار کرده به سمرقند آوردند.

و هم در این سال، سلطان ابوسعید سیدیکه سلطان راکه برادر ابوالخیرخان اوزبک بود و امرادر نواحی مرو گرفته بودند و چندگاه در هرات محبوس بود رعایت کرده روانه دیار خود گردانید.

و هم در این سال، ایلچیان جهان شاه پادشاه به درگاه سلطان ابوسعید آمده آن حضرت ایشان را رعایت نموده روانه ساخت.

و هم در این سال، سید اصیل‌الدین برادر سیدامیر مزیدارغون که از عظمای امرای سلطان بود به عالم بقا انتقال نمود.

[و هم در این سال، سلطان ابوسعید برای ولادت شاه‌زاده بایستقر جشنی بزرگ کرده شهر را آیین بست^۱ و از اوایل شوال تا آخر ذی‌الحجه چارطاقها و تعبیهها در باغ‌زاغان آراستند و اطراف آن را به دیبای روم و زربفت چین آیین بستند و ارباب صنایع انواع بدایع به قوت طبیعت و لطافت فطنت استخراج نمودند و هر یک را در غایت حذاقت و کمال مهارت در محل مناسب واداشته بودند. چه هنرمندان اطراف عالم به تخصیص ممالک محروسه بر درگاه معظم حاضر بودند و همه به قوه ذهن خود اظهار غرایب و عجایب می نمودند.]^۲

۱- مط، یکه سلطان ۲- در مطلع السعدین جشن ختنان محمود میرزا

در سال ۸۷۰ هـ آمده ۳- پا فقط

شکر کشیدن سلطان محمد به ولایت بوسنه

در این سال ، سلطان محمد پادشاه روم با سپاهی زیاده از حیز تعداد نجوم علم عزیمت به جانب قلعهٔ یائیتچه بر افراخت، بنا بر آن که قبل از این قرال آنرا گرفته بود. چون چریک روم در آن حوالی فرود آمد، آغاز انداختن توپ و تفنگ نمود. چون خبر سلطان به قرال بدفعال رسید، از آب ساو عبور کرده قلعهٔ ازورنیق^۱ را محاصره نمود. سلطان منت اوغلی را با جمعی بهادران جرار در پای حصار یائیتچه گذاشته متوجه قرال گردید. چون این خبر بدان بدفعال رسید، راهپارا مسدود ساخته، سلطان محمود پاشا را با سپاه اروم ایلی به دفع آن روسیاه ارسال نمود. چون ایشان بدان حوالی رسیدند، دریند را مسدود دیدند. مردمان جرار را از راههای نهان بدان قلعه فرستادند و آوازهٔ آمدن سلطان انداختند. بنا بر آن میان امرا و ارکان دولت پرمالال قرال اضطراب واقع گشته از بیم جان تمامی اموال و ائقال و توپ و تفنگ را ریخته فرار نمودند. مردمان قلعه ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیرا به قتل آوردند و بیشتر کفار بر گشته روزگار خود را به نهر ساو انداختند و از ممر آب به آتش دوزخ پیوستند. محمود پاشا مظفر و منصور با غنائم نامحصور به ادرنه آمده منظور نظر پادشاه والا گهر گردید. **

وقایع متنوعه

در این سال، سلطان ابوسعید جهت تاخت هزاره^۲ به طرف فوشنج نهضت نمود و ایشان چون توجه پادشاه را استماع نمودند پیشکش فرستادند. بنا بر آن سلطان

۱- مقصود قلعهٔ Zvornik است (رک: تعلیقات). ۲- یعنی قوم هزاره معروف به هزارهٔ آفا که در ناحیهٔ گرم سیر و قندهار به راهزنی مشغول بودند و بعد از شاهرخ دیگر از کسی اطاعت نمی کردند. (مطلع السعدین ص ۱۲۹۸-۱۲۹۹)

به هرات معاودت نمود.

ذکر قضایائی که در سنه احدی و سبعمین و ثمانمائه واقع شده ولشکر کشیدن پادشاه نیکونهاد جهان‌شاه پادشاه به جانب بغداد و کشته شدن پیر بوداق بدنهاد

چون جهان‌شاه پادشاه استماع نمود که حسنعلی به بغداد رفته و از میرزا پیر بوداق رعایت تمام یافته و نیز جمعی از زنادقه و ملاحده در خدمت وی‌اند و طعن بر دین محمدی صلوات‌الله و سلامه علیه می‌زنند و بر ترک صلوة و صیام و رقع تکالیف اسلام قیام و اقدام می‌نمایند و با طایفه بشر به شرمعامله می‌کنند و رسوم شرعیه در آن دیار مختل و بقاع خیریه رونق و معطل شده بنا بر آن شهریار ایران، میرزا مظفرالدین جهان‌شاه پادشاه ترکمان بکاولان برای اجتماع سرداران به بلاد آذربایجان و عراق فرستاد. بنا بر فرمان، محمدی میرزا از اصفهان و سایر امرا و تیول داران با جنود فراوان به اردوی همایون ملحق شدند. پادشاه جهان احشام ترا کمه را کوچانیده به اردو ضم کرد و از ییلاق خرقان با عظمت و شوکت تمام به جانب بغداد تهنیت نمود. و ایلچیان کاردان به دیار بکر نزد حسن پادشاه فرستاده پیغام داد که موصل و اربیل و سنجار از آن [جانب] باشد به شرط آن که آن طرف شط را نگاه داشته راه عبور پیر بوداق را مسدود گردانند^۲ و این ابیات را گفته به پیر بوداق فرستاد:

شعر

ای خلف از راه مخالف بتاب	تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملک خلافت مراست	تو خلفی از تو خلافت خطاست

۱- بك ح ۲ ص ۳۷۲ ، بغداد را چون جزیره احاطه کرد و جسر بر شط بست و محمدی و جمعی کثیر از امرا از شط گذشته شهر را در میان کشیدند. ۲- بك: جذب اخوت مآب ۳- بك: صاحب قران (حسن پادشاه) بغداد را به جدی آورد.

غصب مکن منصب پیشین ما
 تیغ که سهراب به رستم کشید
 کی رسد این مرتبه و فن به تو
 غصب روانیست در آیین ما^۱
 هیچ شنیدی که در آخر چه دید
 از پدر من به من، از من به تو
 میرزا پیر بوداق نیز رسولان کاردان نزد پدر فرستاده پیغام داد که استحکام
 بغداد به ایوان کیوان و بنای ملک هرمان^۲ سمت رجحان دارد و روندگان آفاق
 و سیاحان اطراف عالم قلعه‌ای از این سخت‌تر مشاهده نکرده‌اند و گرفتن این حصار
 به قوت جنود جرار و به جنگ و پیکار از مقوله^۳ ممتنع است و این ابیات را گفته
 در جواب ارسال نمود:

نظم

ای دل دولت به لقای تو شاد
 تیغ مکش بر رخ فرزند خویش
 پخته^۴ ملکی دم خامی مزن
 شاخ کهن علت بستان بود
 پیرشدی رو، ز جهان گوشه گیر
 ماد و جوانیم: من و بخت من
 خطه^۵ بغداد به من شد تمام
 چون تو طلب می کنی از من سریر
 باد ترا شوکت و بخت و مراد
 رخنه مکن گوهر دل بند خویش
 من ز تو زادم نه تو زادی زمن
 نخل جوان زیب گلستان بود
 تیر چو بشکست شود گوشه گیر
 باد و جوان پنجه به هم بر مزن
 کی دهم از دست به سودای خام
 من ندهم گرتو توانی بگیر^۶

چون این خبر به پادشاه عالی گهر رسید، بنا بر آن ایلغاری که صبا و شمال
 سرعت از آن استعاره می کرد و مرغ افهام از موافقت او عاجز می گشت و برید
 چرخ سبک سیر گردد مرکب او را به وهم در نمی یافت و شهسوار گردون دواسبه

۱- اشاره به مذهب خود یعنی تشیع می کند که خلفای ثلاث را به علت غصب خلافت (علی)
 برحق نمی داند. ۲- نسخ: حرمان - مقصود اهرام مصر است.
 ۳- اشعار این پدر و پسر با تفصیل بیشتر و همراه با اندک اختلافی در تذکره دولت شاه آمده.
 (رک: ایضاً کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی)

به گرد او هم نمی‌رسید.

بیت

شتابان شد آن سیل دریا شکوه
 ز وادی نوردیدن آن غلو
 شتابنده‌ای گر کشیدی خروش
 چون آفتاب‌رایات جهان‌شاهی به تقدیر قدرت الهی سایه بر آن دیار انداخت،
 جنود پیربوداق را ذره‌وار سراسیمه و بی قرار ساخت و پیربوداق جسرا به شط
 بست و بر آن جانب آب نشست. محمدی میرزا با بهادران ظفرلوا از آب عبور
 نموده بدان جانب بغداد قرار گرفت و آن قلعه‌ای است در غایت متانت و استحکام
 و سمت از تماعش بلندتر از ایوان کیوان و دور دائرة سورش چون مدار سپهر محفوظ
 از خرق و التیام.

شعر

سرکنگرش خنجر فرق مهر
 ز رفعت به گردون در آمیخته
 گر افتادی از دامش سنگ کین
 برابر شدی آسمان با زمین
 زده رخنه‌ها در حصار سپهر
 و زاو برج‌خاکستری ریخته
 مردمان میرزا پیربوداق آلت قلعه داری در غایت متانت و استواری مپید
 ساخته به مدافعه مشغول شدند. جنود جهان شاه و دلاوران کینه خواه دایره‌وار
 در گرد حصار در آمدند و نقطه کردار آن حصار را در میان گرفتند.
 چون آفتاب به برج‌اسد رسید، از غایت حرارت آب در دیده ماهی می‌جوشید
 و زمین از تف و تاب کسوت سموم حریر (؟) می‌پوشید و گرمی هوا از شراد هاویه
 خبر می‌داد و سخونت^۱ آب از مزاج جحیم حکایت می‌کرد. خاک سوخته طبیعت
 آذر گرفته بود و ریگ تافته رنگ یاقوت احمر.

۱ - سخونت یعنی گرما

نظم

ز تاب مهر آهن آب گشته
 ز گرمی گشته ظاهر کوه را دق^۱
 چنانچه دیگ بر آتش خروشان
 شدی خون از حرارت در بدن خشک
 فلک را شمع کافوری فروزان
 اگر صیدی فکندی کس به صحرا
 سمندر گر جدا گشتی ز نیران
 سپاه جهان شاه پادشاه زیر زمینها کنند و از واسطه حرارت در آن نقبها
 می رفتند. تا مدت دو سال^۲ عسا کر ظفره مال بر در بغداد مقام داشتند و هر روز از
 درون و بیرون جنگ کرده همت بر فنا و انعدام یکدیگر می گماشتند و در آن اثنا
 بلیه قحط و غلا به مرتبه ای رسید که از سگ و گربه نشان نماند.^۳

شعر

قحط تا حدی که مرد از فرط بی قوتی چو شمع
 جسم خود را سوختی در آتش و بردی به کار
 شب همه شب بر نوای ناله های رود، زن
 خون شوهر می کشید از کاسه سر چون عقار^۴
 آخر الامر پیر بوداق خلقی را از شهر بیرون کرد و بر بعضی از لشکریان

۱- دق به معنای بیماری سل و به اصطلاح تب لازم.

۲- حمای محرق همان بیماری است که امروزه بدان تیفوس گفته می شود.

۳- به ضم اول و فتح ثانی و رای مشدد به الف کشیده نیک پخته شده و مضمحل گردیده را گویند. (برهان قاطع) ۴- حب: مدت یک سال

۵- برای اطلاع بر شدت قحط و بدبختی مردم رجوع شود به الضوء الملاحج ج ۳ ص ۳ و مطلع السعدین ج ۲ جزء ۳ ص ۱۳۰۹ و حبیب السیر ج ۴ ص ۸۵

۶- یا، بر نوای ناله های مرد زن - رود هم به معنای فرزند است و هم به معنای آلت موسیقی و در این شعر ایهامی است. عقار به ضم عین به معنای شراب آمده.

بی‌اعتماد شد. بعضی فرار کرده به خدمت جهان‌شاه پادشاه آمدند و <جمعی دیگر در صدد فرار بودند و چون او را اطلاع شد آن کسان را بعضی به قتل آورد و بعضی را به آب انداخت و > زنان خود را که یکی دختر امیر خلیل‌الله پادشاه‌شروان بود و دیگری از زنان الوند میرزا اسکندر که بعد از فوت او به عقد خود در آورده بود به قتل آورد و کسانی که فرار نموده بودند فرزندان و متعلقان ایشان را به شط انداخت و عاقبة الامر صواب چنان دید که رسم مذموم مخالفت براندازد و از در مصالحه در آمده اساس موافقت را مرتفع سازد. بنا بر آن عبدالرحمان بخاری را که برادر پیرزاد بیک امیر دیوان جهان‌شاه پادشاه بود به رسالت پیش پدر فرستاد که پادشاه و از کان دولت را سوگند دهد.

و امیر عبدالرحمان به درگاه شتافته بعد از تأکید عهد و پیمان و سوگند قرآن^۱، میرزا پیر بوداق خزاینی که داشت به خدمت پدر فرستاد و شهر را نیز تسلیم نموده به تهیه بیرون رفتن مشغول شد که در آن اثنا مردان جهان‌شاه پادشاه به شهر ریختند و محمدی میرزا و پیرمحمد بیک تواجی شمشیرها کشیده به اندرون خانه او درآمدند. او از مهابت از جای جسته پیرمحمد تواجی را دشنام داد که اگر حکم به کشتن رفته باید که محمدی مرا بکشد. ترا در کشتن من چه مدخل است. در این سخن بود که ضربها راندند و کار او را به اتمام رساندند و این عجب بود که چون پیر بوداق از شیراز به بغداد آمد و هنوز جهان‌شاه پادشاه از بغداد دور بود، هر به دوسه شب از آن طرف شط، در برابر خانه پیر بوداق شخصی می‌آمد و به آواز بلند هر زمان به زبانی گاه به ترکی و گاه به فارسی و گاه به عربی پیر بوداق میرزا را دشنام می‌داد و می‌گفت ای بدبخت توبه کن و الا پدرت می‌آید و تو را می‌کشد و مجموع اتباع و زن و بچه ترا اسیر می‌کند. پیر بوداق از این معنی بی‌حضور گشته

۱- تکمیل از دیار بکریمه ۲- بنگ ج ۲ ص ۳۷۲ : هر کس را که توانست از پادشاه و از کان دولت سوگند داد و مقرر شد که شیر را تسلیم نماید و با معدودی چند از مخصوصان بیرون رود،

کشتیها در آب می کرد تا او را ببیند میسر نمی شد و هر دم در طرفی دیگر پنهان می شد و قریب به سه ماه چنین بود. **

و محمدعلیشکر که جملة الملك و تواچی او بود و در دروازه به منع هجوم و قبول داروغه ایستاده بود، پایمال صولت و غلوائی هجوم گشته به قتل آمد و شهر در يك طرفة العين عالیها سافلها گشت. مردان و زنان را دلها از موج طوفان خون چون شهر بغداد خراب و دیده ها از سیل باران گریه و زاری چون شط بغداد پر آب. طفلان از حرمان دوش و دامان به گریه و افغان چون شیر از پستان چکیده به خاک و خون غلطیده، دوشیزگان ماهروی هلال ابرو را ماه جمال در عقده و وبال و هلال ابروان در چین ملال افتاده.

بعد از خراب البصرة از بغداد کوچ کرده متوجه دارالسلطنة تبریز گشت و در آنجا قشلاق گرفته به انگیز فتح شروان در حرکت آمد. ^۱سکان شماخی و ولایت شروان را از مهابت لشکر ترکمان بنیان اقامت و استقامت روی به انهدام آورد و به نقل احوال و ائقال و اهل و عیال به جانب در بند مشغول شدند.

شمه ای از احوال و قضایائی که در دیار بکر واقع شده **

در اوایل بهار، حسن پادشاه علم عزیمت به جانب گرجستان برافراخت ^۲ و از آب فرات عبور نموده به بیلاق طارمق [و نمیقار^۳] آمد و آن آب از بینگول می آید و از عانه و حدیثه و حله و جزایر می گذرد و به دجله می ریزد و به بحر عمان می پیوندد.

شعر

نهادش چو دریا و کوثر ولیکن
ز ژرفی چو دریا زیبا کی چو کوثر

۱- بك ج ۲ ص ۳۷۵ (به اختصار)؛ به انگیز فتح شروان ایلیجیان به شاهزاده شروان شاه فرخ یار پسر امیر خلیل روان می کرد.

۲- ذکر عزیمت حسن پادشاه به گرجستان قبلا گذشت. ظاهراً این تکرار نتیجه اشتباه روملو در تلفیق مطالب است (رك. دیار بکر به ج ۲ ص ۳۷۶) ۳- در دیار بکر به نیست

روان اندر او ماهی سیم سیمما چو ماه نو اندر سپهر منور
 وقلعه صماقار^۱ را که درحیطه کفار بود احاطه نمود. جنود منصور هجوم کرده
 به قلعه درآمدند و اموال بسیار غارت و تاراج نموده مراجعت کرده به ارزروم
 آمدند و از آنجا شاهزاده خلیل سلطان و خلیل تواجی و امیر بیک و سهراب بیک
 شیخ حسن بیک و سید محمود عرب گیر لورا باجمعی از بهادران جرار به احاطه کماخ
 و قراحصار فرستاد. ایشان حصار را هرگزوار در میان گرفته بعد از چند روز
 اهل قلعه به تنگ آمده حصار را تسلیم نمودند. حکومت قراحصار را به اغرلومحمد
 داده^۲ حسن پادشاه متوجه ترحان گردید.

در آن اثنا خبر آمد که لشکر جهان شاه پادشاه به طرف اخلاط ایلغار کرده اند.
 آن حضرت اصلاً بدیشان التفات ننموده از جای خود حرکت ننمود. جهان شاه پادشاه
 ایلچیان فرستاده عذرخواهی نمود و از آنجا علم عزیمت به جانب سعرت^۳ برافراخت.
 در آن اثنا عینل نام بکاو^۴ ایلچی جهان شاه رسیده کمر شمشیر طلا آورد. آن حضرت
 کمر شمشیر را بر میان بسته فرمود که فرستادن کمر شمشیر تفویض امر سلطنت است**
 بعد از چند روز قلعه سعرت مفتوح گردید.

و در آن سال جهان شاه پادشاه در شیراز بود. مولان بیک که پیش از این
 حسن بیک پادشاه آزاد کرده بود به رسم رسالت رسیده منظور نظر کیمیا اثر گردید.**
 حسن پادشاه در آن سال در بلده رقه قشلاق نموده سال دیگر علم عزیمت
 به جانب ارزن الروم برافراخت، و در آن اوان شهر ارزن الروم خالی از لشکریان
 بود. بنا بر معاهده که با جهان شاه پادشاه داشت متعرض آن دیار نگشت. از آنجا
 به او نیک رسیده تاخت آن دیار نمود و لوای استیلا برافراخت و از آنجا به > 'خیسنا'

۱- پا : همعنا - نو : همغار - تاریخ منجم یاشی ج ۳ ص ۱۶۰ : چماقار (رك). دیار بکریه ج ۲

ص ۳۷۷ (حاشیه) ۲- حکومت کماخ نیز به سلطان خلیل قرار گرفت (بک: ج ۲ ص ۳۸۰)

۳- بنگ - پا : اسفرت - نو : اسقرت . عبادت ناقص است . دیار بکریه: صاحب قران به معصره

۴- بک - نسخ: عین البکاو

رسید و قاساحل دریای اسودراند و به جائی چند رسید که هر گز هیچ کس از اهل اسلام بدان جا نرسیده بود. سالمین غانمین به غنائیم از تقود و اجناس و بهایم مراجعت نمودند و به صحرای^۱ ارزنجان رسیده معاودت نمود و باز در اوایل این سال متوجه خرپرت شدند.

در آن اثنا، ملك اصلان که فرمان فرمای ابلستان و مرعش بود، احشام ذوالقدر را جمع آورده از آب فرات عبور نمود. سلیمان بيك بیجن و ابراهیم آقا برادر خلیل تواجی باقراولان ایشان جنگ کرده دستگیر شدند. چون این خبر به حسن پادشاه رسید، جمیع احشام آق قوینلو را جمع آورده متوجه ذوالقدران گردید. ملك اصلان طاقت مقاومت نیاورده به طرف ابلستان فرار نمود، آن حضرت کوچ بر کوچ متوجه ابلستان گردید. چون ملك اصلان استماع نمود از آن به مقام اسن دره رفت.^۲ ایلچیان به درگاه همایون فرستاده پیغام داد که بنده از جمله تابعانم. هر خدمت که فرمایند به جای می آورم. حسن پادشاه جواب داد که وقتی قواعد محبت استحکام می یابد که قلعه خرپرت را به ملازمان ما تسلیم نمائی و جیجک اوغلی و مولانا یحیی^۳ را بدین جانب روانه گردانی. بعد از فرستادن **< رسولان، حسن پادشاه >**^۴ به جانب ایشان نهضت نمود. ملك اصلان ذوالقدر از خوف دلاوران جوشن ور خیمه و خرگاه و سراپرده و بازگاه را در اسن دره به جای گذاشته از بیم جان تا آب جهان^۵ هیچ جا قرار نگرفت [و رسولان فرستاده^۴] کلید قلعه را تسلیم و کلای حسن پادشاه نمود و سلیمان بیجن و ابراهیم آقا را که محبوس بودند خلعتهای فاخر داده به درگاه فرستاد. بنا بر آن، آن حضرت به واسطه مروت چهار هزار اشرفی بهای قلعه به ملك

۱- تکمیل از دیار بکریه - این دومین «غزای گرجستان» است (بک ص ۳۹۳)

۲- بک، ابلستان در معرض غارت افتاد. ملك اصلان به عجز ایلچی به معسکر همایون فرستاد.

۳- بک، و مولانا یحیی را که صاحب دیوان و معتمد الملك بود طلب داشت و فرمود که این دو کس بیایند

و قلعه را تسلیم نمایند. ۴- تکمیل از دیار بکریه ۵- مقصود رودخانه جیحان یا جیحون است

در شبه جزیره آناتولی

اصلاح فرستاد. بعد از آن مراجعت نموده در آمد قشلاق نمود.
در آن اثناء، ایلچیان جهان شاه پادشاه خبر قتل پیر بوداق را معروض گردانیدند
و چند سر نیز از ملازمان پیر بوداق میرزا آورده به حسن پادشاه عرض نمودند و
حسن پادشاه نیز یک طویله اسب مصحوب حسن حاجی به خدمت جهان شاه پادشاه فرستاد.

وقایع متنوعه

در این سال، جهان شاه پادشاه امیر شاه علی بیرامی را که امیر الامرای او بود
به خیانتی چند متهم ساخته به قلعه فرستاد.^۱
هم در این سال، محمود بیگ ملازم حسن پادشاه قلعه ای که از مصریان
گرفته بود باز به ایشان داد.

در این سال، سلطان محمد با سپاه بی حد، علم عزیمت به جانب ارناؤت بر افراخت.
زیرا که حکام آن دیار آغاز مخالفت کرده بودند و مقرر است که میان طوایف کفره
و فجره، هیچ طایفه به غلظت خباثت مثل آن طایفه شقی نیست به واسطه سختی و رفعت
جبال و شواحق تلال به هیچ پادشاه عالی تبار تابع نشده اند. هر کدام در احسار (؟) منزل
توحد اختیار کرده احدی را به حکومت قبول ندارند. چون سلطان محمد با سپاه
بی کران به میان ایشان رسید، ایشان از ترس آن گروه با شکوه در کمر کوه
متحصن شدند.

لشکر روم جنگ انداخته در اندک روزی سغناقپای ایشان را مسخر کردند و
سرداران سر بدار و گردن کشان ستم کار آن طایفه غدار را به ضرب شمشیر آبدار
به جهنم فرستادند و زن و فرزندان ایشان را اسیر نمودند و آن قدر اسیر به دست
ایشان افتاد که بعد از آن غلامی که به سه هزار دینار^۲ دزمزاد بود به سیصد درهم نقره

۱- بنگ - به قلعه فرستاد و هر یکی از امرای عظام را به الکا و ولایتی که داشت از برای یورش
دیار بکر رخصت رفتن داد. ۲- نوه: سه هزار درهم نقره

می فروختند کسی نمی خرید و بعد از فتح آن دیار حصارى استوار انشا فرموده بعد از اتمام آن به جانب ادرنه معاودت نمود و جمع کثیری از معتمدان را در آن جا گذاشت. و در زمان سلطان محمد، اسکندر نامی مرتد گشته قلعه را از تصرف ملازمان سلطان محمد بیرون آورد. چون این خبر به سلطان بر و بحر رسید بار دیگر متوجه آن دیار گردید و اکثر آن بلاد را تاخت نمود و اسکندر مرتد که به اسکندر خائن اشتباه یافته بود بر مثال خس و خاشاک خود را در میان دریای فرنگ انداخته از دست عساکر روم خلاص گردید و سلطان بعد از ضبط آن ملک به جانب ادرنه معاودت نمود.

قضایائی که در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه واقع شده

لشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به دیار ارناوت

و فرار نمودن خائن اسکندر

* سابقاً مذکور شد که پیر احمد بیک ولد ابراهیم بیک قرامان اوغلی که ملتجی به سلطان محمد گشته بود و به یمن امداد سلطان بر جمیع بلاد قرامان مستولی گردیده قلعه کوله^۲ را به ملازمان سلطان تسلیم کرده در این سال اظهار مخالفت نموده لشکر بسیار از خویش و تبار و از هر دیار جمع آورده بر سر قلعه کوله آمد. در آن اوان، احمد بیک از قبل سلطان والی آن قلعه بود. مستعد قتال و جدال گردید.

نظم

فرود آمد از رخس هامون شتاب
چو ز این ابلق تیز رو آفتاب
به سان پلنگ آسمان دورنگ
بر او شکل عقرب چو دم پلنگ

۱- اشتباه است. ارتداد اسکندر و قیامش بر ضد ترکان عثمانی از زمان سلطان مراد دوم است نه پسرش محمد فاتح. این قسمت اساساً می بایست زیر عنوان بعد یعنی «فرار نمودن خائن اسکندر آمده» باشد به قیاس آن که در حوادث سال بعد با آن که در عنوان مطلب ذکر فرار اسکندر شده ولی به هیچ وجه از اسکندر ذکر نمی نیست. * از این جا تا ستاره بعد فقط در نسخه نو.

۲- مقصود قلعه Kévélé یعنی Kavalla بیزانسی است نزدیک قونیه.

در آن شب تیره، آن بدبخت خیره بر سر غلامان شیخون آورده و جمعی دلاوران متجدد و بهادران مجد با قرامانیان جنگهای مردانه نمودند چنانچه از درون و بیرون قلعه جویهای خون روان گردید.

بیت

ز جا سیل خون برد افلاك را چو آب روان خار و خاشاك را
چون آن گروه بی اقبال بر قلعه دست نیافتند به شرمندگی تمام به شهر
لارنده شتافتند. بنا بر آن، سلطان برای دفع ضرر و رفع شر، محمد پاشای رومی^۱ را
با عساکر آنادولی بر سر قرامان اوغلی فرستاد. پیر احمد بیک قرامان اوغلی از واسطه
جین و بددلی پناه به کوهستان داش ایلی برد. چون دارالامان قرامان از شورش
معاندان خلاص شد، محمد بیک جهت صلاح مملکت حصار لارنده را تعمیر نمود و
اکثر لشکر را رخصت داده چهار امیر سنجق را نزد خود نگاه داشت و در آن زمستان
پیر احمد بیک قرامان اوغلی با جمعی مفسدان از داش ایلی بیرون آمده خود را به در
شهر لارنده رسانید. محمد پاشا به استقبال بیرون رفته حرب صعب به وقوع انجامید.
هر چند آن مکار بعد از جهد و سعی بسیار پیکار نمود فایده ای بر آن مترتب نشد. بنا بر
آن به مقام معهود خود معاودت نمود.

چون این خبر به پادشاه بحر و بر رسید، آتش غضبش اشتغال یافته این معنی
بر ضمیر منیرش پرتو انداخت که تا نسیم طره^۲ پرچم رأیت ظفر آیتش بر ساحت
گلزار آن دیار نخواهد وزید گل فتح و نصرت از شاخ اقبال نخواهد دمید. با سپاه
زیاده از صفوف یا جوج و کواکب بروج به دفع آن غدار حسود عزم جزم نمود.
چون ماهیچه طوق زرنگار سلطان از افق دیار قرامان طالع شد، پیر احمد بیک

۱- مقصود روم محمد پاشا است که پس از بازگشت سلطان از سفر جنگی آلبانی عنوان وزیر
دوم یافت. ولی پس از شکستی که در قرامانی در ناحیه داش ایلی (Cilicie petrée) از سجد بیک خورد
مورد غضب قرار گرفت و اسحق پاشا به جای او برگزیده شد و او قسیمی قرامانی را در ده شکست
بلد آق سرائی (Gersaura)، و رکوی، اوج حصار و ارتاحصار را ضبط نمود.

سایه وار تاب خوردشید تابان نیاورده هر آینه ظلمت آسا از اشعه آفتاب دو گردان -
 شده بر مثال شام بخت تیره خود در مغرب افول متواری و پنهان گشت. به اتفاق
 برادرش قاسم بیک به کوههای داش ایلی متحصن گشتند. از خوف حدید سلطان قهار
 چون اجزای صفار نار در سنگ آهن کامن گشتند. در آن اثنا، برادر بزرگترش
 اسحق بیک علم عزیمت به جانب آخرت بر افراخت و قاسم بیک نیز از روی اضطرار
 به جانب دیار بکر فرار نمود و دست در دامن حسن پادشاه زد. سلطان محمد
 حکومت آن دیار را به فرزندش سلطان مصطفی رجوع فرمود و به جانب استنبول
 مراجعت نمود.

قضایائی که در دیار بکر واقع شده

و لشکر کشیدن جهان شاه پادشاه به دیار آمد و کشته شدن <آن> پادشاه

عالی جاه به دست لشکریان حسن پادشاه

[از مقتضیات حوادث زمان و از کثرت طواریق حدثان بی امان به تمام ممالک
 ایران و کشور عجم فرارسید و از دست تصرف زمان خود کام به تصاریف لالی ایام
 بروقی ارقام حوادث نگار «تولج اللیل فی النهار» صحیفه کاینات را ورق بگردانید
 و شام آرام و سکون ملوک و سلاطین قراقرینلو را به سفیده دم صبح دولت ایثار خروج
 بر طایفه آق قوینلو به مرتبه ای رسانید که] ^۲ شهر یار عالی جاه، مظفر الدین جهان-
 شاه پادشاه، در عاشر شوال به سعادت و اقبال، بی خیل و حشم، باطل و علم ^۳ از تبریز
 بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه دیار بکر شد. چون [سکمان آوه میدان خوی] ^۴
 محل نزول شهر یار و الاثراد گردید ترک رزم کرده به اسباب بزم مشغول شده باجمعی

۱- سوره آل عمران ۲۷ - ۲- به جای این مقدمه پر لفظ و کم معنی که عبارات آن نیز متشوش و اجتر
 به نظر می رسد، در نسخه نو فقط آمده است، [در این سال] ۳- دیار بکر به ج ۲ ص ۴۰۷
 (به اختصار) بی علی ظاهر عرق خصومت از او به حرکت آمد و مزاج عهد و میثاق او با حضرت صاحب
 قرآن [حسن پادشاه] از اعتدال افتاد. کمر نقض عهد بر میان بست و بی ترتیب عدد و اعداد لشکر...
 ۴- از کتاب دیار بکر به که کلمه به کلمه مورد اقتباس روملو قرار گرفته - نو، سکسان آباد

از اصحاب خاص و فوجی از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و سرور
بر روی خود گشوده باده گل رنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش و نغمه
عود و چنگ از مطربان خوش آهنگ بلند شد.

نظم

دف از دست مطرب شده کامیاب مهی بود در پنجه آفتاب
بتان شکر لب ترنم سرای جهان پر شکر بود سر تا به پای

روزی بدین گونه به شب و شبی بدین سان به روز آورد، بی خبر از بیدار بودن
عین الکمال و سپری شدن ایام جاه و جلال. در غلوی این لهو و طرب و در اثنای این
کارهای بوالعجب قاصد محمود مهمان دار که از قبل شهریار عالی تبار حاکم قلعه
عادل جواز بود رسیده معروض گردانید که حسن پادشاه با دوازده هزار سوار جرار
نیزه گذار به ایلغار نزدیک رسیده^۱ و این خبر را هیچ کس یارای آن نداشت که
به عرض رساند.

روز دیگر امرا مثل پیرزاد بیک بخاری و شاه حاجی بیک همدانی و رستم
یعقوبی و پیرمهماد و برادرش و قورمیشی شکی و امن اوغلی حسین ولله صفر شاه و شیخ
بهلول چغتای و سایر سرداران و گروه اینا قان بد درگاه آسمان نشان آمدند. پادشاه
از استجماع ایشان استفسار نمود. قاضی عبدالله که از ندیمان محرم و مقربان همد
بود معروض گردانید که مگر خبری شنیده اند. بنا بر آن، شهریارتر کمان امرا را
طلب فرموده کیفیت خبر را استفسار فرمود^۲ به مشورت ایشان آغوق را به پستی
قلعه پوپان^۳ که در سه فرسخی معسکر ظفر نشان بود ارسال نمود و جمعی را نیز
به قراولی فرستاد و خود به نفس نفیس با امرای درگاه و سایر سپاه سوار گشته به

۱. روز است که هیچ کس خبر ندارد که روی به کدام صوب آورده.
۲. ردی چند را به قراولی حدود معسکر و محافظت طرف پیر
بی شراب و معاشرت، با امرا به مشاورت گذرانید.
۳. پست (نسخه خطی): بوستان - چایی نوین

استقبال شافت^۱ و از خضر بیک ترخان که در آن اوان از نزد حسن پادشاه آمده بود پرسید که چرا حسن بیک ایلغار کرده است. خضر بیک گفت این خبر کاذب غیر واقع است و پادشاه این زمان در خرپرت نزول کرده و تمام احشام آق قوینلو در قیسی^۲ اجتماع دارند. جهان شاه پادشاه اعتماد بر آن سخن نکرده آتش غضبش مشتعل گردید و آن خبر کاذب در دل او کارگر آمد. منشأ این دروغ و خبر بی فروغ آن بود که خلیل تواجبی باجمعی سواران تر کمان به شکار بیرون رفته بودند. جهان شاه پادشاه محمد سفره چی را به نزد حسن پادشاه فرستاده پیغام داد که به واسطه خبر ایلغار، مخالفت تو به ترک و تاجیک و دور و نزدیک رسید که <مستوجب؟> یاساق است. اگر در محبت ما صادقی بی دغدغه متوجه درگاه می گردی یا آن که اگر آمدن تو متعذر باشد یکی از فرزندان خود را می فرستی. اگر آنچه گفتیم قبول نکنی، فرزند ارجمند نام دار سعادتیار، منظور نظر حضرت آفریدگار، محمدی. میرزا را که در روز رزم شیری است نهنگ آیین و در هنگام هیجا رستمی است با فر و تمکین

بیت

چو تیر از کمان در کمین آورد سر آسمان بر زمین آورد
با سپاه بسیار، شیرافکن پیل شکار، به جنگ تو خواهیم فرستاد و اگر بدان نیز میسر نشود فرزند عزیز نیکو خصال برگزیده حضرت ذوالجلال، ابو یوسف میرزا را که در هنگام مبارزت گوی مسابقت از خسروان بهرام صولت برده و گاه مبادرت قصب السبق از دلاوران مر یخ انتقام ر بوده

بیت

چو شمشیرش آهنگ خون آورد ز سنگ آب و آتش برون آورد

۱- بک: به تنگنائی که معبر لشکر در حدود آن جاست توجه نمود تا راه ایلغار بر صاحب قران مسدود گردد. ۲- بک: نسخه قیس

باسی هزارسوار جرار نیزه گذار برسبیل ایلغار بدان دیار خواهیم فرستاد و معلوم عالمیان است که اگر لشکر منصور برسبیل قهر بدان مملکت عبور کنند در آن دیار نماند ز آدمی دیار. نظر بر حال درویشان آن مملکت کن که از صدمات لشکر ما پایمال نشوند و لگد کوب و ضایع نگردند.^۱

چون محمد سفره چپی به اردوی حسن پادشاه رسید سخنان درشت گفته چنان تقریر کرد که جهان شاه پادشاه یکصد و پنجاه هزارسوار جبهه پوش دارد. آن حضرت گفت احوال جهان شاه را معلوم دارم. او را زیاده از سی هزار مرد نیست. باز گفت که من [مثل شاه علی بیرامی نیستم که خدمت او کنم. جهان شاه پادشاه تند خوی و بی اعتماد است. چنان که از محوک که کمینه ملازمش بود احتیاط کرده او را به قتل آورد].^۲ ایلچی سخنان درشت گفت. آن حضرت تحمل فرمود. باز گفت که پیر عمر که از نوکران قرایوسف بود شنید که قرا عثمان با غلبه تمام به جنگ می آید، اصلاً ترسید و از جای خود نجیبید و چون سپاه نمایان شد به استقبال شرافت و جنگهای مردانه و حمله های دلاورانه کرد. آخر الامر کشته گردید. حالا جهان شاه پادشاه را امر هستند که در دلاوری و مراتب خود را از پیر عمر بهتر می دانند. او را چه شد که به مجرد خیر کاذبی مضطرب گردید و بزرگان گفته اند که مرد ثابت رای آن است که چون برگ بید نباشد که به وزیدن بادی ترک قرار و سکون گیرد.

۱- پیام جهان شاه در کتاب دیاربکر به بسیار مختصر است. بدین ترتیب ایلغار شیوع یافت و شراره های فتنه بر ارض زمان زبانه کشیده تسکین این ماده به آمدن صاحب قران یا یکی از فرزندان می توان بود.

۲- جمله مبهم و نازسا به نظر می رسد. دیاربکر به (به اختصار) : [مثل شاه علی بیرامی و دیگر امر که در خدمت او نبود نیستم که پیش او حاضر توانم شده و نیز جهان شاه بیست مرد و هوز است تا به غایتی که از نوکران خود اندیشند می باشد. چنان که از محوک که نوکر او بود اندیشند بود. از فریت خوف او را به قتل آورد. پس خود را چون فرستم که در پیش هر پسر چند هزار همجو محوک از مردن دلاور هستند.]

بیت

اگر خواهی چو هشیاران طریق حزم ورزیدن

نمی باید به هر بادی چو برگ بید لرزیدن

چون خبر ایلغار دروغ بود بایستی دروغ گویان را به قتل آوردن و نیز گفت که چون فرزندان خود را به درگاه او فرستم که جهان شاه مدار کار خود را بر فسق و فجور نهاده است و پسران امر را می کشد و با وجود کبر سن و منصب سلطنت شمع به دست نگاه می دارد تا دیگری بر دیگری لواطه کند. از صفات سلاطین کدام صفت با او است که خود را سلطان نام کرده است < مگر صفت داراب^۱ > و شب همه شب بیدار و روز در خواب. خلاف فرموده «وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشاً» پیشنهاد خود ساخته است. بنا بر آن، سلطان محمد پادشاه روم او را خفاش نام نهاده. به غوره هیچ داد خواه نرسیده. دیگر گفت که محمدی میرزا را بالشکر بی شمار بر سر شما می فرستم. مگر ما را معلوم نیست که محمدی میرزا خباززاده ای^۲ است. از او چه هنر آید؟

آخر الامر قاضی علی را با تحف لایق و پیشکشهای موافق به درگاه جهان شاه پادشاه فرستاد. چون این خبر به پادشاه و الا گهر رسید، کس فرستاده قاضی علی را بر گردانید و پیشکش قبول ننموده پیغام داد که امر مصالحه موقوف به آمدن حسن بیک یا یکی از فرزندان او است. هر چند نیک خواهان معروض گردانیدند که حسن پادشاه را گفتار بر ما چون تیر راست است و سر جنگ و جدال ندارد، لیکن نائره خشم جهان شاه نه چنان اشتعال یافته بود که به آب نصایح و مواعظ مشفقان منطقی گردد و چون برق و رعد می خروشید و می جوشید و بکاولان به اطراف بلاد فرستاده جنود را طلب نمود و بنا بر فرمان محمدی میرزا از اصفهان

۱- از مصدر کشیدن و در این جا به معنای تجاوز به ناموس دیگران است.

۲- تکمیل از دیار بکریه. ظاهراً کنایه از دست اندازی جهان شاه است به ناموس نزدیکان خود.

۳- سوره النبأ، ۱، ۱۱ ۴- یا، نان بازاده ای - ظاهراً اشاره است به پستی خاندان مادری او.

و ابویوسف میرزا از شیراز و سایر حکام عراق و فارس به دفعات متعاقب هم به اردوی کیوان شکوه جهان شاه ملحق شدند.^۱ پادشاه جهان خانه کوچ را به قشلاق آذربایجان فرستاد و علم عزیمت به جانب دیار بکر برافراخت.

چون این خبر به حسن پادشاه رسید، سپاه فکر و اندیشه در ضمیرش استیلا یافته کسان دوانید و سپاه آق قویونلو را طلب داشت. برادرش جهانگیر میرزا با فرزندان مراد بیک و ابراهیم بیک به اردوی حسن پادشاه ملحق شدند و از غرائب و لطائف امور آن بود که از کتاب کریم آسمانی تعال فرمودند، آیه کریمه «اذهب الی فرعون انه طغی»^۲ آمد و در عالم رؤیا چنین مشاهده نمود که جهان شاه پادشاه کلاه کهنه^۳ بر سر نهاده چهارپاره^۴ در دست در برابرش رقص می کند.^۵

و در آن اوان اسکندر پیلتن را با فوجی از بهادران صف شکن به زبان گیری ارسال نمود و ایشان در مقام شیخ ادریس^۶ به قراولان جهان شاه پادشاه رسیده جنگ کرده چند نفر از ایشان را به قتل آوردند. یکی را گرفته به درگاه ارسال نمودند. اسیر تقریر کرد که جهان شاه پادشاه باخیل و سپاه از ارجیش عبور کرده کوچ بر کوچ متوجه است. بنا بر آن، حسن پادشاه کوچ کرده به دزتکیه بلقیسی^۷ (؟) فرود آمد و چهار طرف اردورا سدی کشید. مردمان آق قویونلو از خوف آن سپاه باشکوه فوج فوج می گریختند. آن حضرت فرزندان را فرستاده ایشان را گرفته به یاساق می رسانیدند و بعضی را بیٹی سوراخ می کردند.^۸

۱- تنها ابوالقاسم میرزا که داماد اوزون حسن بود «بنابر حرمت مصاحرت صاحب قرآن رخصت اقامت در ولایت خود» یافت. (دیاربکر به ج ۲ ص) ۲- سوره طه ۲۵ ۳- بک بکر (کیر؛ کهنه؟) ۴- چنین است در نسخ احسن التواریخ و کتاب دیاربکر به ولی ظهراً چهارتاره باید باشد چه چهارتاره به معنای چهارتار است و ظنبور و رباب و عر سازی که بر آن چهارتار بندند. ۵- بک؛ «و از کتاب مشنوی و کتاب ترکی عاشق پاشا نیز نقل فرمود حکایت موسی و فرعون آمد» کتاب عاشق پاشا زاده (۶۷۰ تا ۷۳۰ = ۱۲۷۲ تا ۱۳۳۲) غریب نامه زه داند. (دیاربکر به ج ۲ ص ۱۶ حاشیه) ۶- نسخ؛ شیخ درین- محلی است بین اخلاط و موش ۷- بک؛ معسی ۸- بک؛ اسحق آقا بعضی را خصی می ساخت و سد اولی که بسته بودند مقدار دوازده هزار کسی گرمی کردند ثانیاً باز مردم را جمع آوردند و سدی محکم کشیدند.

و جهان شاه پادشاه نیز با سپاه انبوه و گروه با شکوه در صحرای موش نزول اجلال نمود و از آن جا کوچ کرده در صحرای چپاقچور فرود آمد و ابراهیم شاه را فرستاد که قلعه آن جا را ملاحظه نماید و برگردد. امیر مشارالیه از آب فرات عبور کرده قلعه را محافظت نموده به اردو مراجعت کرد. چون این خبر به حسن پادشاه رسید، سلطان خلیل و سهراب بیک و یوسف بیک شیخ حسن بیک و خورشید بیک را بادو هزار جوان به قراولی روانه نمود. ایشان در حوالی چپاقچور به قاسم بیک پروانچی** که والی یزد و طارم بود دچار شده جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمده هشتاد نفر از ملازمان او را به قتل آوردند و شصت نفر دیگر را دستگیر کردند. قاسم بیک مزبور با صد حسرت و آه به اردوی جهان شاه معاودت نمود.

بیت

سپه شد به پیش سپهد خجل سپهد هم از بخت خود متغعل
جهان شاه از آن حالت به غایت ترسان و هراسان شده در مقام انتظار توقف نمود و با امرای درگاه و سران سپاه مشورت کرده ایشان گفتند که در این زمستان متوجه قشلاق آذربایجان شویم و اگر بر سر ایشان رویم کثرت برف و شدت سرما راه بر ما بسته است. پس می رویم تا مستی زمستان شکسته گردد و زبردستی زهریر به پستی میل کند و هوای کوه و بیابان به اعتدال آید و در اوایل بهار و استوای لیل و نهار متوجه قلع و قمع حسن بیک گردیم.

بنابر آن، آن حضرت از آن مقام کوچ کرده در دامن کوهی فرود آمد و از آن جا نیز کوچ کرده در موضع سنجق نزول نمود و اکثر سپاه و احمال و اثقال را روانه ساخته خود با فرزندان و امرا به خواب غفلت رفته و از مضمون این بیت

۱- بك - پاء اینر - نو؟ انقر - علت وحشت شدید جهان شاه این بود که دلاوران آق قویونلو جنگهای غیر منظم شروع کرده همیشه از «کنارهای اردوی او مردم دستگیر می کردند».

بیت

نبایسد غنودن چنان بسی خبر

که ناگاه سیلی درآید ز در

و از آن جانب حسن پادشاه چون از مراجعت جهان‌شاه پادشاه خبردار شد، مردمان را جمع نموده قرعه‌مشاورت در میان انداخت. اکثر ایشان گفتند که صلاح دولت در آن است که به جانب حمید مراجعت فرمایند و مزاحم او نشوند. حسن پادشاه گفت که جهان‌شاه پادشاهی است نادان و به مال جهان شادمان و به گنج و سپاه مغرور و به تاج و سریر مسرور و شیاطین جن و انس شهوت نفسانی و لذات جسمانی را مطبوع طبع او گردانیده اند و قبوق او به صبح و صبوح او به قبوق اتصال دارد و صورت حزم را که محافظت آن بردست ارباب دولت لازم است ترك کرده است و ما را از وی اصلا باکی نیست.

امرا سخن وی را به سمع رضا قبول نمودند و در آن شب حسن پادشاه باشش هزارسوار از سد بیرون رفته چون به یورت اول مخالفان رسید، قراولان عسا کر ظفر نشان آمده معروض گردانیدند که جهان‌شاه کوچ را روانه گردانیده و خود با بعضی از مقربان و فرزندان و ندیمان و شاگرد پیشگان در یورت توقف نموده است. فرصت غنیمت است.

چون خبر مذکور به مسامع عالی رسید، آن حضرت با مردان کازو گردان روزگار بر سر مخالفان روان شد و جنود جرار در وسط النهار غافل بر سر دشمنان خاکسار ریختند. از جانبین دست به تیغ و تیر بردند. آن پادشاه بی تدبیر از هول، جان بر بارگیری سوار شده راه فرار پیش گرفت.

شعر

گردیده قیامت آشکارا

بر خاسته از میان مدارا

بر رشته عمر از او گره ها

دام اجل آمده زره ها

وازعكس خون لعلی رنگ سپهر آبی و خنجر گندنا^۱ فام بهرام ارغوانی گشت [و گیمخت^۲ سبز آسمان رنگ ادیم طالعی (؟) گرفت . و شهر طوطیان گردون به رنگ طبرخون گشت.^۳]

نظم

به گرد اندرهمی شد چشمه پنهان
زمین دریای موج افکن شد از خون
اجل پارو زنان هر سو همی شد
به چوب اندرهمی زد چرخ چنبر
دراو کشتی سوار و کشته لنگر
به خون اندر چو مرد آشناور
از هیبت حسن پادشاه لرزه بر اندام آن گروه بی شکوه افتاده جمله اقتدا به پادشاه جم اقتدار کرده راه فرار پیش گرفتند. مردی مجبور از عقب جهان شاه رسیده زخمی بروی زده او را دستگیر گردانید. جهان شاه به قاتل گفت که مرا مکش و به خدمت حسن پادشاه برسان که ترا تفعا خواهد بود . آن شخص قبول نکرده وی را به قتل آورد و اندیشه نمود که اگر حسن پادشاه بدان مطلع گردد وی را ایذاء کند. این سر را به کسی نگفت. روز دیگر جار انداختند که هر کس از او خبر برساند به صلۀ پادشاهانه سرافراز خواهد بود. قاتل به امید انعام سر جهان شاه پادشاه را به آستان فلک آشیان آورد و بدن را نیز پیدا کردند و سرش را به طرف خراسان به سلطان ابوسعید فرستادند.^۴

از فرزندان، محمدی میرزا و ابویوسف میرزا دستگیر شدند و از امرا که به قتل آمدند پیرزاد بیک امیر دیوان و رستم بیک الپاوت که توقاچی بود^۵ و لله صقر شاه و

۱- گندنا تره را گویند و شمیر و خنجر جوهر دار را از لحاظ رنگشان که به سبزی می‌زنند بدان تشبیه می‌کردند. عبدالواسع جبلی در قصیده معروف خود هنگام اشاره به دشمنان گوید:

من جز به شخص نیستم آن قوم را نظیر
شمیر جز به رنگ نماید به گندنا

۲- به ضم قالت پوست کفل و ساغری اسب و خراست که به نوعی خاص دیانت کنند . . . و پوست ترنجیده و درهم کشیده را نیز گویند (برهان قاطع)

۳- نو فقط ۴- بک: بدن را به مراد قرا یوسف روانه کردند. قبر قرا یوسف در ارجیش بود.

۵- بک: دیوان امارت تو اچیان بدو متعلق بود.

قورمیشی و قاسم پروانچی والی یزد و امن اوغلی حسین بودند و اینها مجموع صاحب طوق و نقاره و سرداران تومانات و هزاره بودند و دیگر امرا زادگان اسکندر شهبوار و برادران قلیچ اصلان و یک پسرش و اسکندر دخارلو و قایتمش امیر آخور و بایزید بیک کرد و کورلله و شاه ولی بهارلو و زال > و دیگر اینان و امرای قشون و مقربان مجلس همایون جوانان نام دار < به قتل آمدند. و ابوالحسن ترخان و شیخ بهلول و فضل الله پیرزاد و پیر علی ولد علیشکر بیک و علی بیک جاگیرلو و سهراب ترخان و پیر محمد الپاوت دستگیر شدند.^۲

و حسن پادشاه در خرگاه جهان شاه قرار گرفته بعضی از مردمان ایشان را با محمدی میرزا به قتل آورد و یوسف میرزا را مقید ساخت و یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقرین شاهرخ پادشاه را که به دست لشکریان گرفتار شده بود تربیت فرمود و بعضی از امرا را مثل پیر علی علیشکر و سهراب ترخان و پیر محمد الپاوت را رعایت نموده آزاد فرمود و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که هیچ آفریده از خواص و عوام تیغ تعرض از نیام انتقام بیرون نیاورد و دست توفیق از تعرض نفس و مال و اهل و عیال ایشان کشیده دارند و گذارند که آن جماعت سالماً غانماً به مساکن و اماکن خود معاودت نمایند و لشکر مخالف را تعاقب نمایند و ضعفای ایشان را از زن و مرد توشه راه داده به جانب دیار خود روانه نمود و از واسطه برودت هوا و غلبه برف و سرما به جانب آمد معاودت نمود.^۳ و در آن زمستان در آن جا قشلاق نموده رسولان با نوازش نامه‌ها به امرای جهانشاهی و داروغگان بلاد و قلاع اکراد ولایت بغداد فرستاده ایشان را به خود دعوت نمود و خلیل آقا - زاروانه سنجار گردانید و موصل نیز مسخر گردید. شاه علی حاکم سنجار به

۱- تکمیل از دیار بکریه ۲- يك، همه را محافظت نموده بدو (یادگار محمد) مخصوص ساخت و به وعده‌های پادشاهانه او را امیدوار می‌گردانید. ایالت خراسان را چون دوشیزه به عقد سمعت و نام زد کرد. ۳- طبق نوشته قاضی طهرانی از زون حسن قصد داشت باز فاصله به آذربایجان درآید ولی امرای وی او را منصرف نمودند (ج ۲ ص ۴۳۱)

در گاه عالم مدار آمده اربیل را نیز بندو ارزانی فرمود. [ایلچی پیرمحمد الپاوت از بغداد به^۱] اظهار عبودیت به درگاه رسید. «بنا بر آن»^۲ اغرلو محمد را بسا دوهزار جوان دراوایل زمستان روانه بغداد گردانید. پیرمحمد آغاز مخالفت کرد. و به واسطه قتل جهان شاه فتنه عظیم در بلاد ایران روی نمود. در تبریز اولاد میرزا اسکندر خروج کردند و بعد از آن حسنعلی ولد جهان شاه میرزا و در سلطانه شاه منصور شاهسوار و در طارم زین العابدین شیخ حاجی عراقی به معاونت و امداد امرای گیلان و در قزوین امرای کار کیا سلطان محمد لاهیجی و در ری و خوار امرای رستم داروچلاویان و در قم شاه ولی قوز که داروغه شهر بود و از کرمان ابوالقاسم میرزا ولد جهان شاه لشکر به جانب آذربایجان کشید و از خراسان و ماوراءالنهر سلطان ابوسعید متوجه تسخیر عراق و آذربایجان گردید. احوال ایشان را بعد از این مذکور خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی.

اما چون جهان شاه پادشاه در موضع سنجق به قتل آمد، ساربان قلی^۳ با بعضی از منزهان به تبریز آمده جمعی ازرتود و او باش به نزد او جمع گشته شهر را صاحبی کردند. در آن اثنا، آرایش بیگم و شاه سرای بیگم که دختران میرزا اسکندر بن- قرا یوسف بودند خروج کرده سپاه شکسته ایشان را به سلطنت قبول کرده ساربان قلی را گرفتند و چون شتر قربانی پاره پاره ساختند و آرایش بیگم زیورهای زنانه را به آلات رزم مبدل ساخته بر سر سلطنت جلوس نمود و امیر شاه محمد گاورودی را امیر دیوان گردانید و امیر علاءالدین صدیق کججی^۴ او را به وزارت تعیین فرمود و برادر خود حسینعلی را که در گوشه‌ای منزوی بود بیرون آورده خطبه به نام او خواند و علی بیک جغتائی را که از پیش سلطان ابوسعید به رسالت آمده بود رعایتها

۱- بک - یا: ایلچی به نزد محمدالپاوت فرستاده بودند مبنی بر ۲- از دیار کربیه

۳- بک ح ۲ ص ۴۳۴: که در شرارت و فضولی شتری بود دیوانه ۴- این امیر علاءالدین را نیز

جهان شاه «به جزیره‌ای که در بحر آذربایجان است مقید و محسوس» گردانیده بود ظاهرأ این جزیره محبس زندانیان سیاسی و دولتی بود. زیرا امیر عرب شاه نیز به نوشته قاضی طهرانی «در جزیره بحیره محبس مقهوران» مدتی زندانی بود

نموده در خطبه نام سلطان را نیز بردند.^۱

چون این خبر در خوی به حرم و دختران جهان‌شاه رسید کوچ کرده به جانب مراغه رفتند و برادران خود قاسم و حمزه را بایک دختر پادشاه به تبریز فرستادند. چون این خبر به آرایش بیگم رسید به استقبال بیرون شتافته چون تقارب فریقین به تلاقی جانین انجامید، بی استعمال سیف و سنان فرار نمودند و برادر آرایش بیگم در حوالی صاحب آباد کشته شد و آرایش با خواهر دستگیر شد. حمزه شهر را غارت کرده و به اتفاق دختر جهان‌شاه به طرف مراغه روان شد.

گفتار در سلطنت حسنعلی ولد جهان‌شاه

دو سال حسنعلی بداختر، بنا بر طغیان و عقوق پدر در قلعه ماکو محبوس بود. چون خبر قتل پدر و خروج اولاد میرزا اسکندر استماع نمود از قلعه بیرون آمد و چند روز در آن جا مکث نمود تا دوسه هزار کس بر او مجتمع شدند. بعد از آن به تبریز درآمد.^۲ در آن اثنا، شاه حاجی بیگ گاورودی و برادرش شاه محمد و **<سیدی>** قاسم ولد قلیچ اصلان و حاجی حسن آقاچری به خدمت حسنعلی آمدند و روز بروز لشکریان فوج فوج به امید رعایت بدو می‌پیوستند تا عدد لشکرش به دویست هزار رسید و یعقوب چهره که کوتوال قلعه النجق بود خزائن پدر را به خدمت او آورده قلعه داران اوزنتون نیز خزائن را تسلیم نمودند. حسنعلی به قرب یکصد و پنجاه هزار تومان تبریزی از طلا و نقره و اقمشه به نوکران قسمت کرد و جماعتی که در وقت مخالفت او با پدر در بیا بانها با او سرگردان می‌گردیدند، ایشان را محرم خود گردانید و چولی نام نهاد و امیر سعید عاشور و امیر علاء الدین صدیق کججی را به وزارت مقرر گردانید و امیر مجدالدین اسماعیل شیرازی را که وزیر

۱- مقصود سلطان ابوسعید گورکانی است. (رک: تعلیقات)

۲- از دیار بکریه

میرزا پیر بوداق بود^۱ با ایشان هم قلم ساخت. محمود بیک آق قوینلورا که عم حسن پادشاه بود امیر دیوان گردانید و شاه حاجی بیک گاورودی را با چندی دیگر از امرا مثل جمشید بیک آق قوینلو و حاج حسن آقاجری و شاه قلی ولدلله صفر شاه و دینی بیک جغتای و جهانگیر را با پنج هزار سوار بایراق به ضبط عراق فرستاد و هر شهری را به امیری نامزد کرد بدین تفصیل: قم به شاه حاجی بیک و اصفهان به دینی بیک که از برای پسر محمدی ضبط نماید و قزوین به حاجی حسن و نطنز و جربادقان به شاه قلی مقرر ساخت و خاتون جان بیگم که زن جهان شاه پادشاه و مادر سایر فرزندان بود، به عهد و پیمان، به ارسال امیر نعمه الله ثانی از قلعه جوشین آورده به قتل رسانید و برادران خاتون جان بیگم: حمزه و قاسم را همان شربت چشانید.***

متوفیات

[در این سال، سید زین العابدین بن سید کمال الدین با فوجی از بهادران جلالت آیین بر سر سید عبدالله آمده وی را در حمام به قتل آورد*** و مال مازندران را از حسن پادشاه به صد بیست خروار ابریشم قبول نموده در مازندران متمکن گردید و در آن اوان کار کیا سلطان محمد والی گیلان سید عبدالکریم را با سپاه فراوان به مازندران فرستاد و میرزین العابدین از ایشان شکست خورده به هزار-جریب رفت و در آن دیار متمکن گردید.]

و جهان شاه پادشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد بن توره میش بن پیرام خواجه در این سال به قتل آمد. جهان شاه پادشاهی بود ستم کار و گردن کش و ظالم و جبار و فرعون و ش.

بیت

جهان سوز و بی رحمت و خیره کش ز تلخی رویش جهانی ترش

۱- بک: و قباى وزارت خلعتى بود بر بالای او راست.

و همیشه به عیش و طرب مایل بود.

نظم

بدی مجلسش رشک حور و قصور
در آن بزم بودی انیس و ندیم
ندیده به عمری دمی روی غم
نه دی را بر او دست پردی ز برد
همه روز در خواب غفلت بدی
نه پروای دیوان و درگاه داشت
به يك بارش آینه فرو و جاه
ز بس قطره کافتاد در روزگار
به يك لحظه شد جمع و سیلاب گشت
ز بس خون مردم که خورد از ستم
بسی مال اندوخت اما چه سود

مزین به عیش حضور و سرور
کسانی مجسم ز طبع سلیم
نرفته بر او از زمانه ستم
نه از گرم مردادش^۱ آسیب و درد
همه شب به عیش و به عشرت بدی
نه با کی ز آه سحرگاه داشت
ز آه ستم دیدگان شد سیاه
ز چشم فقیران آشفته کار
زین کند و بردش به دریا و دشت
ز حلقش روان گشت با صدالم
که بگذاشت آن را عدو در ریود^۲

اما علما و شعرا را رعایت نمود و خود نیز شعر می گفت و تخصص حقیقی می نمود
و دیوان اشعار خود را به مولانا جامی فرستاد. مولانا این ابیات را در جواب فرستاد:

شعر

همایون کتابی چو درجی ز در
در او هم غزل درج هم مثنوی
شده طالع مطلع هر غزل
ز مقطع چه گویم که هر مقطعی
به صورت پرستان کوی مجاز

رسید از گهرهای تحقیق پر
هم اسرار صوری و هم معنوی
فروغ تابشیر صبح ازل
که فیض! بدرا بود منبعی
ز شاه «حقیقی» نشان داده باز^۳

۱- بك (چایی) ، نه از تیر و مرداد .
۲- بك (چایی) : که انداخت او را عدو- نسخ
۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب جامی تألیف جناب
آقای حکمت ص ۴۸۶ و کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ص ۴۴۴ .